ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

۱۹

چون که در نیولا این نسخه نایاب بود و اکثر طالبان از فواید آن محروم بودند بدین سبب

حقیر نورالدین بن جیواخان وکریم جی

کتاب انشاء

جامع القوانین

موسوم به

انشای خلیفه

در مطبع حیدری خود از

کمال تصحیح بتاریخ بست و هفتم ماه شعبان المعظم سنه ۱۲۷۴ هجری مطابق ۱۳ ماه اپریل سنه ۱۸۵۸ عیسوی
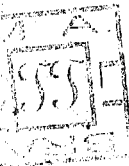
در بندر معموره بمبئی مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان خرد دانشوران از تحریر الثنای
بیکرانش چون قلم سرگردان است و منشی بلاغت نشان دانش خرد پروران از تقریر
املای وصف بی پایانش خامه وار بریده زبان

قطعه

صانعی کز کمال و عز و جلال | در ستایش زبان ناطقه لال
آنکه کنه حقیقتش برتر | از قیاس و گمان و وهم و خیال

تقدس صفاته عن احاطة ترقیم الاقلام و تنزه ذاته عن ادراک ذوی الافهام
و تحفهٔ درود بر آن عاقبت محمود که آیت فیض هدایت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
حرفیست از دفتر کمال او

رباعی

آن مالک ملک شرع و دین بود | کشاف دقایق یقین بود
بر اوج پیمبری و آدم | در تحت ثری بماء و طین بود

وعلى آله العظام واصحابه الكرام

اما بعد

من هیچدان خوشه چین ارباب سخن را که از جفاکاری سپهر سفله مهر — نظم

بخاطر اشعه دارم و دل سرد	لاله سانم بداغ محنت و درد
یدمن بر مراد دل نرسید	فرحت از من برخ نقاب کشید
هیچ گاهی ز فعل نامحمود	شاهد نکوئی رخسم نه نمود
از سموم غم بباغ وجود	هرگز این غنچه دلم نه کشود
مثل من نیست در جهان ثانی	حرف خوانی ز لوح نادانی
منکه جیمم همه ز سر تا پای	در هنر کی شوم سخن آرای
فهم نامم کنی به هیچ شگرف	از سر مصرع الف گیری حرف

در هنگام طالب العلمی بلده قنوج که بدیدهٔ تنگ نظران خورده بین شکل قبوح می در آید
و بچشم دانا دلان سخن آفرین صورت فتوح می نماید فی مقابلیت فیض آئین که علم
بعمل عالمان عظیم الشانش علم بر آسمان افراخته و خطه ایست دل نشین که عمل بعلم عاملان
رفیع المکانش مشعل آفتاب را درخشانی بخشیده و حداقت پیشگان راست گفتارش معجزه
آموز عیسوی و صداقت اندیشگان درست کردارش چراغ افروز موسوی و مهندسان
دوربینش از سمک تا سماک کاشف استار و منجمان دقیقه گزینش از ثری تا افلاک
الافلاک واقف اسرار و شاهدان جادو طرازش بتازه ادای تسخیر دل پاکان نموده و
گلعذاران سحر سازش به نکته سرای شکیب از دل قدسیان ربوده و هنگام سطوع شمع
جمال خوبانش چراغ آفتاب بشام بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارض
سیمین برانش صبح گوهر انجم را نثار می سازد

رباعی

دیگر

بهر کوچه اش بس که رخسار ره نوردد	تو گوئی گلستان شده کوچه گرد
همه لطف سنج و لطافت اساس	با این گل گشته رنگین لباس

گلستانیست که شاطر از سد سکندری تواند لبست بهشتی است که مدح پردازش بر مسند حرم تواند نشست صحنش بدل کشائی چون چهره پریرویان مهوشش روشن ساز دیده امید شناسندگان تلطیف بیانی چون زلف مسلسل مشکبویان ذیل کشش دست انداز گردن خورشید لطافت انهارش یعنی چشمه کوثر را آب داده طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی نظارگیان کشاده

بیت

زهی صفای عمارت که در تماشایش ... بدیده باز نه گردد نگاه از دیوار

وفور خواهش دوستان محبت اساس دقیقه شناس که بهنگامه موافقت گرم میداشتند و تخم مصادقت در مزرع دل میکاشتند بر آن آورد که باجتماع مکاتبت مرسوله که بخدمت بزرگان و عزیزان اتفاق افتاده بود پردازد و بترتیب مرغوب جمع نموده گلدسته انجمن سازد که هرگاه گردش دور دوار چون حروف خود از بساط سراپا نشاط قرب حضور دور گرداند در زمان مفارقت یادگاری باشد این قلیل البضاعت بحکم واجب الاطاعت هر یکه را فراهم آورده این کتاب را مسمی بجامع القوانین نموده بچهار فصل مرتب ساخت و بطوالت کلام که باو از تکلیف تمام میداد نه پرداخت

فصل اول در مکتوبات ۞ فصل دوم در رقعات فصل سیوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مراسلات تهنیت آمیز قسم دوم در مکاتبات تعزیت انگیز فصل چهارم در آداب و القاب

و خاتمه کتاب

اگرچه بنظر رعایت مناسبت آن بود که آداب و القاب را داخل فصل اول می نمود لیکن از آنجا که باعتبار قول هو الاول هو الاخر اول به آخر نسبتی دارد در فصل آخر تحریر یافت

و بر تقدیر اظهار نکته دلپذیر در مکاتبت صغیر کبیر ناگزیر است التماس از هیچ لغات معنی ایس و معنی رسان
صبح نفس که از خطا بعین عطا چین در ابرو نمیگذارند و از رهگذر کمال خوبی عیب را هنر شمارند است
که بمقتضای فحوای کلام خیر الانام   الانسان مرکب من الخطاء والنسیان

بیت

بقدر وسع در اصلاح کوشند   اگر اصلاح نتوانند چو پوشند

مکتوب اول

بجناب ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین یگانه حضرت صمدیت مقرب بساط احدیت مقبول بارگاه بیچون میان شیخ پیر محمد زینت بخش سکون تحریر یافت   بیت

آرزو دارم که خاک آن قدم   طوطیای چشم سازم دمبدم

کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب العلم آداب تسلیمات معتقدانه و آداب کورنشات نیازمندانه بجا آورده بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط انجمن هدایت موطن آن قبله ارباب تحقیق و توحید و کعبه اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطائف السنیة معدن معارف قدسیه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مد الله ظلال جلاله و افضاله میرساند اگرچه بحکم بیت مولوی جامی رح

بیت

نه تنها عشق از دیدار خیزد   بسا کین دولت از گفتار خیزد

و این فدوی جان نثار از مدت بسیار آرزوی پابوسی ناصیه سایان آستان فیض نشان که اکسیر مس وجود و فروغ بخش سجود است فوق الحد دارد لیکن

بیت

ز بس بمکتب جسم مشق لاغری کردم   تنم چو کاغذ مسطر کشیده می ماند

قطع مسافت بعید راه دشوار دانسته از حصول این دولت فیض وصول بهدست حرمان است و علاوه این حالت پر ملالت آنکه این شکسته بال تا مدت یکسال بسبب آزار چشم که از هر موی مژگانی شعله آتشین سر بر میزد حالتی داشت که بر هر کس عیان بود بحکم شفا دهنده الحمد لله که بمولا بتوجهات کریمانه

که همین قدر بسیار این خاکسار سراپا انکسار بود سیلاب چشمی زائل شده اما از بار غبار چشم که
تا حال مایل به ترکیب سکندر سن نگردیده مع هذا

رباعی

صبری نه که از عشق به پرهیزم من — بختی نه که با دوست در آمیزم من
دستی نه که با قضا در آویزم من — پایی نه که از میانه بگریزم من

درین صورت بمقتضای فیض عام آن قبلهٔ انام امیدوار است که اگر آفتاب توجه خاص درباب این
ذره بیمقدار تابد بهر انجمنه از گرداب اضطراب مناص یابد

مصرع

یک نظر فرما که مستغنی شوم زاسباب جنس — پیوسته خورشید هدایت بر اوج و دریای عنایت موج در موج باد

مکتوب دوم

بگرامی خدمت فیض موهبت مشفق مهربان عمیم الامتنان مجمع الفضایل منبع الفواضل مرشد کامل ... آگاه دل
حضرت حافظ جیو مدالله ظل کماله و نواله مشتمل بر استعفای جرایم و استدعای رقیمهٔ کریمه تحریر یافت

بیت

توئی مقصود گر مشغول غیرم — توئی معبود گر نزد کلیسا و دیرم

ای عطاپاش خطاپوش و ای جرم بخش عذرنیوش ذرهٔ بیمقدار که تا این مدت خود را بار سال
عرایض فراباد ضمیر فیض ابادان قبلهٔ مرشدان ان راسخ الاعتقاد و کعبهٔ مستفیدان صادق الاعتقاد نداده
آن بود که در ادای لوازم فدویت که لازمهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش و طریقهٔ عقیدت اندیشان
عبودیت کیش است قصوری راه یافته بل از نگذر کمال انفعال اینکه وقت آمدن از سعادت اندوزان
حضور موفور السرور رخصت شدن نتوانست که حقیقت حال خود را بقلم آرد

بیت

یاد تو شب و روز قرین دل ماست — لطف و کرمت گوشه نشین دل ماست
از حلقهٔ بندگیت سر بیرون نبرم — تا نقش عنایت در نگین دل ماست

ضمیر اکال کمترین عقیدت گزین — هیچ سعادتی به ازین نمیداند که خاک قدم پاک را که طوطیای دیده اولوالابصار است سرمه چشم خود کرداند بحکم آنکه اگر آفتاب تابان ذره بیجان ره باکرام شاد ننماید چه دور و اگر سلیمان زبان مور چه بزبان ر آنپیام یاد فرماید چه قصور امیدوار است که در بادهٔ رفع ندامت این سراپا ملامت نوازش نامهٔ فیض آمود مزین بمهر خاص که چشم سرمه ناک شاهد مقصود تواند بود مشرف ورود باید که این مسکین بی تسکین سر افتخار بفلک رساند و شادان و فرحان باز بخدمت بار یافتگان حضور اید بیت گر شود لطف و کرم در شان من

جادهٔ طاعت و بد عصیان من

سایهٔ بلند پایهٔ هدایت ارشاد تا یوم التناد مخلد مستدام باد بحرمة النون و الصاد

مکتوب سیوم

در جواب عنایت نامه فیض شمامه قبله ارباب فضایل و کعبه اصحاب فواضل حضرت میان جیو زینت بخش بل کرام تحریر یافت رباعی

گر شاه تفقد به گدا ئی بکند — ور لطف نظر به بینوائی بکند

از دست گدای بینوا ناید هیچ — جز آنکه بصدق دل دعائی بکند

ذات قدسی صفات آن مجمع فیوضات سبحانی منبع فیوض علوم روحانی کاشف دقایق معقول و منقول واقف حقایق فروع و اصول مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف و احسان فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت گرامی مهر آیت فرمای عبودیت گرایان عقیدت انتما باد کمترین فدویت گزین خلیفه طالب العلم بعد از ادای تسلیمات موکور تنات بی پایان معروض بسعادت اندوزان حضور موفور السرور می کرد اند که بورود مسرافراز نامه نوازش امود مشتمل بر اطلاع مانده بود معقول در رکاب محمد میان جیو که مرقوم قلم فیض توام گردیده بود جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود قبله کاهامیان ابو محمد خود را وعده هم اخلاص در پیش گرفتند و بی آنکه به بنده خبر شود طالب العلمی قصبات رفتند و پاس سخن خود نکرده

قرار و دار حضوری را بر باد داده‌اند و ابواب غم و الم بر روی دوستان همدم گشاده‌اند و مشتاقان
یکدل و یکجهت را در شکنجهٔ مهاجرت گذاشته بزودی عزم باختند و رشتهٔ مواصلت مخلصان صمیم القلب را
گسسته با آشنایان جدید هنگامهٔ موافقت گرم ساختند و نظر برین نکردند که در محبت و صداقت
بتجاوز یک نقطه محبت تشدید و صورت صداقت دیانت غرض که حکایت شکایت آنقدر نیست که
که با این مهربانیهای آنحضرت از خدمت فیض موهبت جدا شدند بتحریر قلم نمی‌گنجد و بمیزان بیان نمی‌سنجد ضمیر اکابر حکیم

بیت

نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند ۰ یکی همی رود و دیگری همی آید

امروز رفتن ایشان بر دل فیض منزل که نمونهٔ لوح محفوظ است غباری نخواهد نشست و شرح دلپذیر معمای
بی‌نظیر مقبول کونین میر سید حسین نورالله مرقده نقل برداشته مرسول داشت بنظر فیض اثر خواهد
گذشت حقیقت این بود که عرض نمود تسلیم محدود بحق ملک الودود

مکتوب چهارم

فوائد نامهٔ جان گداز بخدمت یار دلنواز سرا پا ناز نگارش یافت بیت

حسن تو همیشه در فزون باد ۰ رویت همه ساله لاله‌گون باد

تا وسمهٔ مشکبار غالیه مویان نازنین تسکین بخشای خونین جگران سپهر سپهر و صفحهٔ رخسار مهوشان
زهره جبین رشک افزای مهر است بهار جمال نظاره بخش گلشن آمال و دامانی نضارت
ده حدیقهٔ عیش و کامرانی گلگونه عارض خوبی خال چهرهٔ محبوبی سواد دیدهٔ وداد سرمهٔ چشم
اتحاد مقبول ایزد جهان آفرین میان شهاب الدین رنگ افروز گل و ناله آموز بلبل باد
ابداً ادای مراتب سوز و نیاز چها [illegible] که آتش انداز کاشانهٔ دانش و آگهیست باظهار حقیقت حال
[illegible] می‌پردازد و دل را از شهد ایام هجران خالی می‌سازد جانان با قامت سرو رفتار که
در چمن رعنای شاد است و با آن سنبل گره دار که بصد زیبای زنجیر گردن آفتاب است و بآن قوس
[illegible] که جبههٔ صید افکن و آن دل ناشکیبای آزرده گشته و بآن نرگس مست نیم خواب که در

بسایهٔ چتر مشکین تکیه بر گل زده و بآن مژگان فتنه کیش که ناوک سینه امید است و بآن خال
مشکین که مردمک دیدهٔ خورشید است و بآن دهان غنچه آیین که راه اندیشه در وگم است و بآن لعل
شکرخند که پیوسته چون گل صبح در تبسم است که تا از بزم وصالت مانند حلقه در بیرون شده ام قامتم چون
هلال ابروانت از غم خمیده و تنم چون موی زلف هزاران هزار پیچ و تاب دیده از بار گران ناتوانی
سرم چون حلقه با قدم همراز است و دلم چون لب نی با حدیث آه و ناله دمساز و گوهر اشکم چون صیت حمایت
آویزهٔ گوش ماهی گشته و دود آهم چون زلف مشکبیت بر ماه هاله زده باغبان قضا و قدر نهال وجودم
را در حدیقهٔ گیتی بکره جهت با صرصر فراق پرورده و چمن طراز روزگار ریاحین عیشم را از چشمهٔ غم آب داده
که غنچه سربستهٔ دلم از نسیم نوبهاری نمی گشاید و چمن طبعم از گریه ابر آزاری بخنده نمی گراید

بیت

زجوش گریه اشکم گشت گلگون شد از مژگان من فوارهٔ خون

خوش آن ساعت مشود در زمان محمود که خاک آستان دولت نشان را طوطیای چشم سازد و
سینهٔ محنت کشیده را از غم والم جدائی بپردازد و دل غمدیده بوسیلهٔ قاصد و پیغام نغمهٔ محبت
روبرو سر آید و زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان بیابان اشتیاق بتفصیل ادا نماید

نظم

تو باشی از غرور حسن مدهوش من از حیرت کنم خود را فراموش
بعشوه بشکنی مهر دهانم کنی گویا چو چشم خود زبانم
بگویم قصهٔ بیخوابی خویش بخوانم نامهٔ بیتابی خویش
جوابی بشنوم زان لعل سیراب که از بزم وصالت بهره می یاب

مکتوب پنجم

بدوست سراپا مهربانی پوست صادق الوداد میان محمد مراد کمانی که فرستاده بودند بر مسند تحریر یافت

بیت

زهی سعادت آنکس که یارش آید یاد　　کند ز بند غم و محنت الم آزاد

بیک تیر کلام آن مقبول الانام گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی شهسوار میدان سخنوری بهار بوستان نکته پروری زاد الله عمره و قدره در فرخنده ایام بهجت کیش سهام کمانی که خجلت ده ابروی مهوشان دلارام بلکه هلال مثال انگشت نمای خاص و عام بود در سانید و خاطر این حلقه بگوش را که بگلوی هجران هدف تیر حرمان بود و اند کرا نبار کشاکش حزن و ملال سبکدوش گردانید

بیت

بسی سر بلندم ز احسان دوست　　دل و جان من هر دو قربان اوست

قسم باسم پروردگاری که رشته جان در قبضه قدرت اوست اگر این گوشه نشین زاویه حرمان در مقابل این عطیه مرضیه تیر قامت ناتوان را کمان سازد رواست و اگر بمیدان وفا درآمده بسی سر قربان نماید بجاست تا قوس قزح بخط زرنگار رنگ بر صفحه زرین چراغ برین بیاراید و عطارد رقم رد و قبول بر تخته جبین اهل زمین ثبت نماید توقع که سهام آرزوی آن افضل الکرام بهدف مرام مقارن باد

مکتوب ششم

در جواب پر گیسو عبد العزیز تحریر یافت　بیت　ادب تاجی است از لطف الهی　بنه بر سر برو هر جا که خواهی

مکتوب بهجت اسلوب آن نادر العصر سرورق نسخه اختصاص مجموعه وفا و اخلاص مشتمل بر صلاح پرسی قصد طالب العلمی قصبات که بعد انجام ایام شب برات صورت بند ذرسید خاطر را قرین اصناف مسرت و شادمانی گردانید اگرچه این کاسد قماش امتیاز سفید و سیاه ندارد اما بهر حال این مشتاق سوخته فراق کم و بیش بر حرف دوستانه که بعقل ناقص خود معقول می پندارد نظر نموده بی التکلف بقلم می آرد و آن این است که طالب صادق که ظاهرش همرنگ باطن است بمقتضای کلام خیر الانام اطلبوا العلم ولو کان بالصین تاریخ شدت غربت بر خود نه پسندد گنج مطلوب بر ندارد

و تا غلام وار کمر خدمت بر میان جان نه بندد دامن مقصود فراچنگ نه آرد آری تا شمشیر از
نیام بر نیارد در معرکه مردان سرخرو نه نماید جان اگر بموجب خبر خیر البشر السفر وسیلة الظفر
زیر دستی پایمال از زاویه خمول سر و اگرده شداید سفر را که صورت سقر دارد بر خود نگزیند بر آئینه
بتحصیل کسب کمال بالا دستی بر ابنای جنس خود نه بیند برادرم بحکم انکه تا این کس تیر وار از قوس
خانه به نجهد بهدف مراد سر نه نهد بیت

بسفر رفتنت مبارک باد — بسلامت روی و باز آئی

الله تعالی آن یگانه روزگار را از نسبت اخلاق آلات ذو وردوار که دفتر جمعیتش ابتر است بر کنار
داشته بقلمی که با وجود خرج ترقی پذیر بد رساناد و بعمل آن در زمره مقبولان خود گرداناد

مکتوب ششم

در شکایت سپهر پرمهر و استدعای نامه محبت شمامه تحریر یافت

رباعی

با گرچه پا شکسته بصحرا نشسته ایم	ار ما ز آب دیده بدریا نشسته ایم
افسرده صد هزار کدورت بزیر چرخ	مانند درد در ته مینا نشسته ایم

بر ضمیر صداقت پذیر آن یگانه آفاق مجمع اخلاق میان شیخ اسحق پوشیده مباد دوستدار سراپا
نثار از آن باز که از بساط انبساط حضور دور افتاده است دست برد سیل حیل دو سه هم پیشه فرزند
سبد منصوبه تلبیس شکست داده هزاران هزار اسپ جور و جفا بر جان ناتوان تاخته ابواب رنج
و عنا بر دل ناشکیبان گشاده پیاده وار سراسیمه ساخته در ینصورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه حکیم مکرمت
از اراسید مشتاقان ترا روز دخاطر مخلصان قدیم را چون گل شگفته گرداناد بر آئینه بازی محبت محبان
صمیم قایم ماند مصرع شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را تاریخ بساط زمین و زمان
از تاب آفتاب درخشان باشد بعنایات بیغایات ایزد سبحان نوشین بهجت و آرام رام باد

باب هشتم

بهاریه که بموجب فرمایش عزیزی بقلم آمده تحریر یافت

بیت

وقتست که گل بر فکند پرده ز رخسار ز آنسان که ز فانوس چراغی بدر آید

از آنجا که باغبان قضا و قدر چار چمن گیتی را به رشحات سحاب مکرمت بگلهای متنوعه زیب و زینت بخشیده سیراب گردانید آرزو دارد که حرفی چند در وصف شاهدان چمن و شگفته جبینان گلشن که غمزدگان را سرمایه بهجت و نشاط و اندوهگین خاطران را پیرایه مسرت و انبساط است بر روی قلم آورد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان دو رجواب محبت و صداقت پناه فضیلت دستگاه مقبول بارگاه رب غفور میان عبدالشکور پور شیخ نور متوطن بلده فاخره جونپور مشتمل بر جفاکاری سپهر ستم کیش و دل آزاری دور جور اندیش تحریر یافت

بورود رقیمه شوق امود که بعد انقضای مدت کثیر مصحوب شیخ مسعود نگارش یافته بود اگرچه در بادی النظر دل اخلاص منزل را مسرور و مبتهج ساخت اما بمطالعه حقیقت حال ایشان که با وجود چندین تکاپوی هنوز روز اول است در گرداب اضطراب انداخت الغرض سراپا دانش ممیز از گردش گردون دون پرست و ناهنجار که دانا همگر و حیله اش گرفتار و نادان را بار غمگسار است همعنان حرف زد که درین روزگار که بازار نادانی و ناقدردانیست پست فطرتان کج نهاد که از نهایت نافهمی فرقی میان من و عن نمیدانند بر خشم کسب کمال سر بفلاک می کشند و بلند حوصلگان والا نژاد که از نهایت دوربینی سرنوشت انجام را از ناصیه آغاز میخوانند بجای آب زلال جام درد آمیز می چشند

قطعه

اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان
طوق زرین همه در گردن خر می بینیم
ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است
قوت دانا همه از خون جگر می بینیم

معالجی کجاست که معده فاسد زمانه را از اخلاط فاسده و اوصاف ذمیمه پاک و صاف نموده باصلاح آرد و نوشش دارو که در ازاله مرض نادانی و ناقدردانی سپهر همه اعجاز عیسوی بکار

هر دو هر حال مقتضای دانش و کمال آنست که تا تمادی ایام زندگانی همه وقت بکشاده پیشانی در عیش و کامرانی باید بود و گل و خار عشرت و عسرت را گماشته باغبان حقیقی انگاشته لب بچون و چرا نباید گشود بیت

بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش ‌ ‌ که آنچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

الله تعالی بمراتب عالی رسانا د و یاد دوستداران راسخ الوداد را از ضمیر خلالت تصویر آن یگانه کارخانه تقدیر فراموش نگرداناد

مکتوب نهم

بخدمت فضایل پناه فواضل دستگاه شیخ امان الله مشتمل بر رسیدن ابیات تازه مضمون و سفارش دوست صداقت مشحون تحریر یافت ‌ ‌ نتایج طبع صافی و ذهن وافی آن صورت دان عالی و معنی شناس صورت که دانشوران نکته پرور را محک است قابل نکته پروران دانشور را معیار ذهن است که آن بهجت افزای دلهای حزین و مسرت پیرای جانهای اندوهگین باد بعد ابراز لوازم شوق که گذارش و نگارش نمی پذیرد و در معرض بیان جانی کیسه دستهود ضمیر فیض آمود می‌دارد

بیت ‌ ‌ دو گونه رنج و عذابست جان مجنون را ‌ ‌ بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی

لیکن بس که داستان آتش زیر عشق بتحریر درنیاید و این نایره شعله خیز قلم بر را فشاید.

بیت

قلم بشکن سیاهی ریز کاغذ سوز دم درکش ‌ ‌ حسن این قصه عشق است در دفتر نمی گنجد

مکتوب دهم

بخدمت گرامی خلاصه خاندان اصطفا نقاوه دودمان ارتضا سیادت پناه نجابت میر سید حمید الدین گرامی تحریر یافت ‌ ‌ بر ضمیر منیر خورشید نظیر آن زینت افزای محفل سخن و رونق بخشای مضامین نو و کهن بیت

نگاه آموز چشم پاک بینش ‌ ‌ چراغ افروز بزم آفرینش

نمک خوار دولت مردمک دیدهٔ قابلیت مبدع قوانین مروت مخترع آئین فتوت مجمع الاخلاق منبع الاشفاق اختر منیر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت واضح و لایح خواهد بود که وصول مژدهٔ بهجت افزای اینکه بعد انجام ایام ماه صیام که وعدهٔ بعید بیت کلبهٔ احزان این تهی دستان [illegible] و میمنت القدوم مسرت لزوم رشک گلستان سازند و سلسله جنبان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعه انبساط گردند رباعی

ای آمدنت باعث آبادی ما	ذکر تو بود زمزمهٔ شادی ما
مارا چه بود که تا بشارت سازیم	قربان سر تو باد آزادی ما

اگرچه در عالم معنی دیده بوساطت باصرهٔ نظر بر روی شاهد مقصود می گشاید و دل چند بدیده بیست معانقهٔ جسمانی و مشاهدهٔ روحانی مینماید لیکن بحکم آنکه

بیت

وعدهٔ وصل چون شود نزدیک — آتش شوق تیزتر گردد

دوستدار سراپا نشاط از غایت اضطراب در بستاده راه انتظار مصرع

چون گوش روزه دار بر الله اکبر است — مسبب حقیقی زودتر لطیفه برانگیزد که حجاب نامه و پیام از میان برخیزد بیت

بیتو جان قطره ایست بر لب شوق — ور تو دیر آمدی چکید اینک

کاغذ تمام گردید و قلم انجام رسید و سر شکست.

مکتوب یازدهم

[illegible]

گلزار زنگینه دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش و موسم دلکش که نسیم عنبر شمیم بطراوت بخش لواهای رنگین است و خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته و سرو با هزاران تذرو چون خادمان کمر بسته با جان غم آلود بلبلان حال المعقوله دانموده

بیت

سرو در باغ بیک پای ستادست نگر ❊ بر رکاب تو و دیگر بودش پای دگر

و سوسن کبود پیرهن با هزاران زبان شوق و نیاز در گفتگو بیت

در روش حسن ناز هست لبی خوشنما ❊ غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا

و لاله خونین پیاله با داغ دل مقدمهٔ حسب حال خود را در جستجو بیت

لبریز گشت ز خون جگر پیالهٔ ما ❊ دم بخت چنین شد مگر حوالهٔ ما

و نرگس مجنون وار بتماشای لیلی گلزار از دور چشم کشاده این نکته موزون بلسان وقت بیرون داده

بیت

بازای که در سوز و گداز هم بینی ❊ بیداری شبهای دراز هم بینی

و سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب از عتاب گل درد عاکدازی بیت

از بهر دفع چشم بد از روی خوب تو ❊ سیارها سپند شود مجمر آفتاب

و سمن سیمتن بدل تلافی لوازم آداب جان نثاری ادا نموده فرد

بازآمدم که سجده‌ای این خاک پا کنم ❊ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم

درچنین حین نضارت آگین بلبل ترانه ساز ما دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا

ناز با عاشقان مستمند سخن پرداز بیت

تغافل تو مرا به نماید از لطفت ❊ که آن بهر کس و انجام از برای منست

گاهی از بهار وصال یار دامن دامن گل تمکین چیده و گاهی از باد خزان فراق جیب و دامن

گریبان دریده و ساقی جام دلش از بادهٔ مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از غایت

بیهوشی ناز و بهجت و انبساط را در طلب و زمانی چون گل با شگفتگی هم آغوش و ترنم گویان و لحظهٔ

چون غنچه با تنگدلی در جوشش و معشوق جویان بیت که رباعی طبع زاد آن مجمع مروت و داد

منبع فتوت و اتحاد که هر چهار مصرع عشق چون اربع عناصر حکم مساوات داشته یکانی

از نظم و نثر تعلق مانند نکتهٔ انتخاب بر کنار بوده فرد میکذرانید این نغز‌خوان بیت الحزن جدائی

و تهنیت‌هائی را بهدوش شادمانی تازه و هم آغوش کامرانی اندازه گردانید بیت

بهانه‌ها دآمد دوست کو دوستان را غذائی دل و راحت جان فرستد

رجا که هم بدین آئین ضیافت طبع محزون باشعار تازه مضمون که از قلم مریم شکم آن مقبول بارگاه سخن سر زند لازم شناسند سخن پناها چون دوست محبت گزین محمد امین بجهة معامله چند قطعه زمین که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر دارد بگرامی خدمت میرسد یقین که در انجام کار آن بلکاینه روزگار این دوستدار سراپا انکسار را رهین منت بیشمار بقصور خواهند فرمود بیت

بود تا خاطر از فکر سخن شاد • در تو ما و من اهل سخن باد

مکتوب دوازدهم

بخدمت نقابت و اقبال پناه نجابت و اجلال دستگاه میر اسعد مظفر امین پرگنه ایوب نگر مشتمل بر استدعای واگذاشت غله محصول زمین پروانجات

بتحریر یافت بیت

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار • که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست

پیوسته مسند دولت و اقبال و وساده حشمت و اجلال بوجود منبع الجود آن مشفق مهربان بکرم عمیم الاحسان میر صاحب زاد الله عمره و قدره زیب گیرد و زینت پذیر باد خیر اندیش عقیدت کیش خلیفه طالب العلم بعد از ادای آداب تسلیمات بندگی سمات خود را فرایاد ضمیر صافی پذیر ساخته اند و زان حضور موفور السرور رسید اگرچه این فدوی باستماع خوبیهای ذاتی و صفاتی آن ملاذ مهربان غائبانه از روی ادراک ملازمت سراپا بهجت در سر دارد و لیکن بموجب آنکه کل امر مرهون باوقاتها حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت دانسته مدعای واجب العرض میدارد که چون قبل از این رفعت و امانت پناه شیخ محمد امین از ربگذر عدم وجه کفاف متعلقان این کمترین سند موازی سی بیگه زمین که در سواد موضع رسول آباد است بطور رضامندی مالکان بمهر خاص باین قلیل البضاعت عنایت نموده بودند چنانچه محصول یکفصل در ایام بحالی ایشان بوابستگان این

ایشان

پریشان رسیده بود و بعد از آنکه این هیچمدان از غایت شوق کسب کمال علم باعتماد مهربانی کمال
عاملان حال و استقبال که البته تفقد بحال بیکسان شکسته بال خواهند نمود و بمقتضای دریادلی آب
از لب تشنگان بر نخواهند گرفت شده نیز سفر که صورت سقر دارد بر خود اختیار نمود و هم در آن اثنا
نیز که مرقوم بقدوم میمنت لزوم میر صاحب رشک چمن گردید از آن باز با وجود فیض عام آن خیر الانام
از محصول زمین مسطوره بآن جماعت نان طلب جان بلب یکدانه نرسیده

بیت

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست — ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

فیض رسان بیکسان سلامت اگرچه از خبر شدت اثر محنت شاقه فقر و فاقه متعلقان ره نزدم چو شب هجران
جانکاه از روز چون روز قیامت دراز است لیکن شکرانه اینکه بار یافتگان حضور بمقتضای وفور مهربانی
غله محصول ناحیه را بجای محفوظ امانت نگاه داشته اند رطب اللسان و عذب البیان می باشند

بیت

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان — چه باک از موج بحر آن را که دارد نوح کشتیبان

الحال این شکسته بال بکرم بیپایان آن قبله آمال امید آن دارد که غله مرقومه محفوظه را حواله مالکان
موضع مسطوره نمایند که آینده را نیز مترصد توجهات کریمه و مربیانه آن مشفق مهربان است

زمین و آسمان تا برقرار است — بدنیا نام نیکو یادگار است

مکتوب سیزدهم

در جواب دوست اخلاص اثر جان برادر ابو المظفر رقم یافت — بیت

نیم یک لحظه از یاد تو خاموش — فراموشی شده از دل فراموش

مهجوری صوری و وصول معنوی که به تعداد محاسن اخلاق آن مجمع الشمائل محمود الفضائل رطب اللسان
و عذب البیان میباشد اگر شمه از جوشش و خروشش باطن محبت مواصل بعرض بیان آرد هر آینه
روی قلم ترکی بیچهره دود شعله آتش نامه در گیرد

بیت

ز شرح شوق آتش در پر روح الامین افتد   اگر غم نامهٔ هجر تو بر بندم ببال ا

لهذا اجام دل تو و دمنزل را که از بادهٔ شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات و مقالات فرحت آیات آن نونهال چمن اقبال مالامال بود از پرسش و تردوش باز داشته بمطلب پرداخت که بمطالعهٔ مضمون خلعت مشحون رقیمهٔ الوداد خاطر مضطر را که بوصول مژدهٔ خبر خیریت اثر الفرابیه مرو و فتوت روز و شب آگهی طلب بود بهدست مسرت تازه و هم آغوش شادمانی بی اندازه ساخت

مصرع

ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش

یقین است که آن برادر بجان برابر از انجا که سخن نغز میر سید از شغل سبق عربی و انشا که هر دو رفیق موافق آمد خود را معطل نخواهند داشت و بتحصیل درستی خط که بر خط مهوشان زیره جبین خط النسخ کشد در مشق شبانه روزی خواهند انگاشت

بیت

کسب کمال کن که عزیز جهان شوی   کسب بیکمال هیچ نیرزد عزیز من

اگرچه بآن عزیز سراپا دانش و تمیز درین مادّه حرف زدن حکمت بلقمان آموختن است لیکن بمقتضای دل سوزی که ثمرهٔ اتحاد معنویست نمیگذارد که شان بر پا میدارد

می تراود چکنم انچه در آوند دلست   بحکم انکه اول نامه انشای محبت و اتحاد باد و سداد از صادق الوداد است توقع که توالی و تواتر مصحوب ایندگان این حوالی تحریر مکاتبات بهجت آیات مسرت افزای خاطر مشتاقان خواهند بود و چمن عیش و عشرت به نسیم عنایت رب العزت

شگفته و تر و تازه باد   مکتوب چهاردهم

در جواب فضایل مرتبت فواضل منزلت خلاصهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی باعث آرام مخلصان خیرخواه میر سید عبد الله مشتمل بر استعداد عدم اظهار لوازم اخلاص و توقف تحریر مکاتبات مودت اختصاص ترقیم یافت   بیت

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد — هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد

رنگین نامه که از حسرت آب و رنگش گل بر خود می پیچید و از فیض رایحهٔ مشکبارش بلبلان چمن یکرنگی یاد داغ شوق عطر آمود گردید در شگفته ترین زمانی ورود نموده طراوت افزای بوستان خاطر دوستان گشت و آنچه در باب عدم تسطیر مراسلات مرقوم قلم تلطف رقم بود معلوم نمود سخن بنا بر آنجا که در تحریر تمهیدات رسمیه و مطارحات عرفیه از بارگاه محبت و معنی بمراحل دور افتاده است خاطر صداقت مآثر بمواصلت روحانی که انفصال جسمانی مانع آن نمیگردد اکتفا کرده باین مضمون زمزمه پرداز و با آن همزبان

بیت

رسول و قاصد و پیغام نامه حاجت نیست — که در میان من و تو همین من و تو بس است

اگرچه درین ایام شدت انجام از غایت بی برگی غنچه وار دل تنگ و از نهایت بینوائی با بخت مخالف در جنگ بوده سر سخن سرائی و خامه فرسائی نداشت اما بجهت عدم حمل بر نسیان حرفی چند از سراسیمگی خاطر بر سبیل خورسندی بقلم آمد امید که خادم دیرینه را تقویم پارینه خیال نکرده هم به عنوان باصدار نامجات بهجت اشتمال تسکین بخش خاطر مسکین خواهند بود تا گل نغمه آموز بلبل و بلبل هنگامه افروز گل است گلشن دولت و اقبال و چمن فضل و کمال نضارت بخشای بهار روزگار باد

مکتوب پانزدهم

در جواب مکتوب بهجت اسلوب محمد یعقوب مشتمل بر استدعای توجه آن محبوب القلوب در باب حصول مطالب مرغوب تحریر یافت

بر مطالعه رقیمة الاخلاص این مخلص سراپا اختصاص را از غم و الم خلاص داده سرمایهٔ بهجت و شادمانی را بنیاد نهاده توجهات کریمانه غائبانه بحال این شکسته بال مبذول داشتن و معدن محبت و اتحاد شیخ الهداد بجهت حصول و سند نوبه گماشتن یاد از عطوفت کمال انصرح آبان مینهد جزاکم الله خیرا

بیت

الهی در جهان باشی باقبال — جوان بخت و جوان دولت جوان سال

آری غیر از ذات فیض رسان در آن شهر نا پرسانی نیست که این قدر تفقد با حوال
بیکسان نماید و در انجام مهام خسته دلان سعی خصمانه فرماید بحکم [illegible]

مصرع

در خانه اگر کس است یک حرف بس است   احتیاج نیست که حرفی از اظهار مطالب بتکرار در عرض آرد

بیت

آغاز کرده هر سالش به انتها • طرحی فکنده بعنایت تمام

حسب التحریر قصیده میر دستگیر حضرت میر رضی الله عنه بر کاغذ رنگین بخط نگین نویسانده
مصحوب خلاصه احفاد بتول سید عبد الرسول عرض ارسال نموده با انجام خدمت دیگر که لایق دوستدار
باشد متوقع الاشارت است متوقع که بهترین خط بنامه و پیام شاد کام دارند تا بحر کف اکسیر دست
گوهر ریز است کف دولت و اقبال آن گوهر فضل و کمال روز افزون باد

مکتوب شانزدهم

بخدمت دوستی که گاه گاهی مرتکب منهیات میشد و باغوای ارباب ضلالت در لهو بطالت
می پیمود مشتمل بر ابراز مقدمات نصایح سمات در ضمن مصطلحات علم صرف تحریر یافت

بیت

دل من لفظ و یاد تو معنی است   معنی از لفظ کی جدا باشد

ایزد متعال ذات عدیم المثال آن مصدر مکارم اخلاق را از آنچه نباید معزول و بهرچه شاید مقرون
دارد این کم ظرف که از غایت اتحاد معنوی حاضر و غایب خود را جدا نمی پندارد و در اظهار مراتب
صیغه شوق که بمیزان دانش صرافان نقد محبت معنوی وزن جنس کاسد دارد مبالغه نموده
جوش و خروش خاطر را القلم در می آرد که شایسته همت عالی فطرات آنست که بمقتضای آیه
کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول دل خود را از خیالات و منهیه نهی و منکر که دلیل ضلالت است اجوف
سازد و مردانه و مجردانه الف قامت را با لفیف و باطن نون ساخته بمزید تاکید باد ای لوازم
امر معروف پردازد و ابروی کسر نفی که فتح باب مقصود است همه حرکات و سکنات را از فاعل

حقیق دانسته بموجب بیت دلاویز بیت

گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ　　تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است

نیک را بجزا و بد را بجزا صنم گردانند که تا از طعن مجهول و صفات معقل العین که بر خشم مهجور خود ترجیحی و
تفضیلی بجوید مسجو بیند و از غایت خفت عقل نابینا نه براه خطا میپوید صحیح و سالم ماند اگرچه الحال تلافی
افعال منصرفه زمان ماضی که بیشتر در هنگامه پردازی لهو و لعب صرف شده بموجب الانسان
حریص فیما منع محال مینماید لیکن اگر طالب صادق با توفیق ازلی یافته خود را بگروه والا شکوه حق
پژوهان که از تعلق دنیای سراپا درد بر کنار بوده بخاطر جمع مشغول ذکر واحد حقیقی میباشند ملحق گرداند
بحکم انکه الصحبة تاثیر آثبات صفات روحانی و نفی خطرات جسمانی نموده زمان استقبال را
در ضلال نگذارد و درینصورت شاید که دری از هدایت غیبی کشاید محبت پناها مودت دستگاها
این همه مقدمات دلاویز را که فی الحقیقة تازیانه افعال آن سرمایه امال است اگر بخلاف قیاس پندارند
بعمل نه آرند تا که آتش ستم فراق بصبح وصال ابدال باید فراموشی را که در باب محبت جایز نیست
از دوستان واجب الحذف سازند دولت صحبت روز بروز افزون باد

مکتوب هفدهم

بخدمت فضایل و کمالات پناه مقبول الدرگاه کریم میان محمد نعیم که پیشکار از قصبه جاپور تشریف بیرون داشته بودند
تحریر یافت

بیت

بهر زمین که بگذری ای نوبهار حسن　　روید بجای سبزه براهت هزار چشم

مخلص صمیمی هیچ عبارت شایسته که در وصف خوبیهای ذاتی و صفاتی آن قدوهٔ سخن پردازان معنی
طراز و زبدهٔ معنی طرازان سخن پرداز بکار برد در خزانه دانش و آگهی نمیابد لهذا بحکم این مصرعهٔ دلاویز

مصرع

خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست　　عنان مستدیر قلم را انعطافی بشاهد مطلب مینماید
از آن باز که آن هوشیار خوش خرام مایه جمعیت خاطر بی آرام آرزومند اهل محبت گزین دادی در ظلمات

هجران سکندر روا رهید و شش حرمان گذاشته مردم آن حوالی را خضر مثال بهره مند جهورت دعوی نموده اند سراسیمگی خاطر بی تسلین را چگوید و چه نوید که در تحریر بیان پذیر بیت بیت

زسر گذشت مپرس آب چشم   یکی از سرگذشتم همین است

این نیاز مند در همه جا و همه حال خیال آن سرمایهٔ فضل و کمال مطمح نظر امید از دور عالم معنی خود را از بهره اندوزان انجمن حضور می شمارد بیت

گر دورم از لقای تو ام در نظر بس است   دل پیش تست و دولت من اینقدر بس است

حقا که از غایت شدت انتظار بیت

بجستجوی خبر جانم از دریچه گوش   زمان زمان بسر راه کاروان آید

در صورتی که چنین حال باشد امیدواران مشتاق برقیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام مروز بهجت اثر در ارقدوم میمنت لزوم کلبه احزان منتظران سراپا چشم را رشک گلستان سازند باد فرمودن

مرهم جراحت فرستادنست   بیت

بازای که در سوز گداز هم بینی   بیداری شبهای دراز هم بینی

همیشه هنگامه روز بازار دولت آن عزیز مصر معانی سرگرم باد

مکتوب هجدهم

در جواب عنایت نامه فیض شمامه مصدر مکارم اخلاق مورد مراحم استحقاق اقبال و اجلال پناه شوکت و ایالت دستگاه میر کریم الله زاد الله قدره و قدره تحریر یافت

رباعی

از طرف چمن نسیم اقبال وزید   و ز گلشن امید گل لطف دمید
یعنی که ز حسن طالع و بخت سعید   پروانهٔ التفات عامم تو رسید

گلشن دولت و اقبال و چمن حشمت و اجلال بذات مجمع البرکات منبع الحسنات خلاصه خاندان مصطفوی و نقاده دودمان مرتضوی رونق افزای مسند نقابت زینت بخش نی و سادهٔ نجابت

مشفق قدردان مکرم عمیم الامتنان میر صاحب سلمه الله تعالی بر سحاب الطاف امر دمتعال
ذو الجلال طراوت گیر و نضارت پذیر باد خیر طلب سراپا ادب خلیفه طالب علم بعد از ادای آداب
تسلیمات عبودیت سمات بعرض ملازمان آستان فیض نشان میرساند که شرف مطالعه سرافراز
نامهٔ مرحمت آمود که صد شمع مقصود پروانه اش تواند سر عزت این زاویه گزین حیرت را از خاک
بافلاک برداشت

مصرع

زهی سعادت آنکس که دست کند یادش • بحکم آنکه سرمستان خمخانهٔ ازل که جام دل ایشان از بادهٔ
عنایت لم یزل لبریز است جرعهٔ فیض را از کام لب تشنگان زلال آمال دریغ نمیدارند مرقوم قلم
مرحمت شیم گشته بود که در بیجا طرق و سبق هر دو موجود است بی تکلفانه خانه خود دانسته بجمعیت خاطر
روانه اینطرف شود پشت پناها از آنجا که این خیر خواه دست امید خود را از دامن فیض دامن آن
امیدگاه تکیه پناه کوتاه نمیداشت عزم بالجزم داشت که پیش از ورود ممتاز نامه نوازش آمود
سعادت اندوز در خدمت اکسیر خاصیت بوده تربیت پذیرد و تحصیل سرمایه استعداد خود نماید بهره ور
لیکن ازین رو که

بیت

بلبل ز ادب پا ننهد در صف گلزار • تا گل بطلب کاری او لب نه گشاید

حصول این دولت عظمی در پرده توقف افتاده بود در پیولا اگرچه پروانه طلب که شمع افروز
بزم طرب باشد بنام خیر طلب شرف صدور یافت اما از کثرت آب که حجاب راه بوده نه
گذاشت که بیتابی خود را بسجود آستان فیض نشان فروغی دهد انشاء الله تعالی بعد انقضای
ایام برسات بسلک باریافتگان حضور موفور السرور انتظام خواهد یافت

بیت

خواهم که همیشه در هوای تو زیم • خاکی شوم و بزیر پای تو زیم

خورشید دولت و اقبال او مطلع عنایت لایزالی درخشان باد

مکتوب نوزدهم

بخدمت سرمایهٔ مروت و اتحاد پیرایهٔ فتوت و وداد و اخلاص گزین باعث آرام خاطر حزین میان
بدیع الدین هنگامی که این فقیر بمقتضای باران کهربار با جمع یاران نکته انگیز در باغ دلپذیر جنت
نظیر بیگم صاحبه نشسته بود ابواب فرح بر رخ گشوده تحریر یافت.

بیت

سرو دیوانه شده است از هوس بالایش — جوی آب است که زنجیر کند در پایش

چاره ساز دلنواز در چنین وقت خوش و موسم دلکش که یکطرف سرودی جان نواز در عرصه و
و از جانب دیگر رودی خوش آواز در جوشش نرگس بانتظار قدوم بهجت لزوم آن نخل
بند معنی باز چشم گشاده و شمشاد بجهت استقبال آن سرمایه لطافت و امال بیک پا ایستاده و
سوسن بصد زبان نغمهٔ شادمانی مینوازد و سمن سیمین بدن خود را از رنگ برنگ میسازد
و لالهٔ خونین پیاله برکف نهاده و بلبل بیدل بدعای جزاکم الله خیرا در داده آری صحبت یار
گل بی خار است و بی مصاحبت دلدار گل بهشت همه خار

بیت

هنوز جان قطره ایست بر لب شوق — در تو دیر آمدی چکید اینک

تا ابر بهار آبروبخش چهرهٔ گلزار است گلشن بهجت و شادمانی تازه و شگفته باد

مکتوب بیستم

بخدمت رفعت و اقبال مرتبت حشمت و اجلال منزلت خان والاشان مصطفی خان سلمه الله
تعالی مشتمل بر اظهار حقیقت حال و استدعای توجه ام مرجع الآمال تحریر یافت

رباعی

ای آنکه درت کعبهٔ آمال همه — از جمله گذشت اقبال همه
انعام تو عامست چو نور خورشید — زان یافته انتظام احوال همه

کمترین عقیدت منشان خیراندیش خلیفه طالب علم لوازم بندگی و نیازمندی بجا آورده
بعرض بهره اندوزان محفل منیف میرساند که اگرچه مراسلت قطرهٔ بیپایان بدریای عمان

غایت بی‌ادبیست و مکاتبت ذرهٔ سرگردان بخورشید درخشان نهایت بوالعجبی لیکن از آنجا که

مصرع

کرمهای تو ما را کرد گستاخ بی‌ادبانه ترقیم حقیقت حال خیر مآل خود می‌پردازد که آن
مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقت رخصت بزبان هدایت ترجمان فرموده بودند که زیاده از
یکهفته در آنجا نماند و زود تر رسیده خود را گرم تلاش معاش گرداند مکرر ملازمت آن
بار که این کمترین درین سرزمین رسیده بسبب اختلاف آب و هوا عارضهٔ تب لرزه دامن
گیر صحت گردیده درینولا که این ناکام از نهایت ضعف بدن طاقت یک گام ندارد و از
غایت ناتوانی طی مسافت یک قدم را برابر یکمنزل میشمارد درین صورت بحکم ضرورت عوض خود
محبت و مودت اطوار یار غمگسار عبدالغفار را که سربراه کار و سلیقه شعار است بسفارش
تا مهمات مطلوبه بوساطت حصول این مطلب که بمراحم مربیانه آن فیض بخش انام صورت انجام
یابد بخدمت حضور کثیر السرور فرستاده شد امید که توجهات عام و فیوضات تام در باب این
بیدستگاه که غیر از ذات شریف آن امیدگاه تکیه و پناه ندارد بوجه احسن مبذول خواهند
کرد سایه خورشید پایهٔ رافت و اقبال بر سر دعاگویان ذره مثال مخلد و مستدام باد بالنون والصاد

مکتوب بیست و یکم

بخدمت محبت و مودت نشان میان حیات خان مشتمل بر نصایح دوستانه در باب اصلاحی
گستاخیها که بدرویش دلریش کرده بودند تحریر یافت

قطعه

تکیه بر ملکت جهان مکنید — هر کرا دل پر از صفا باشد
زانکه درویش صاحب آتش — ثابت اقبال لا بقا باشد

خان بلند مکان سلامت بدولت سریع الزوال که اول او دواست و آخرش لیت مغرور نبود
و بشکر ایجاه و جلال قریب الانتقال عمر دگان را دلبری ننمودن عاقبت کار را اندیشت

پیمودن و در خجلت بر روی خود گشودن است آری مصرع

با دل شدگان هر که در افتاد ور افتاد

مغروری از آنجا که سراپا ناز است از ذائقه صافی طبعان نکته گزین پس انداز گشته و دلبری بواسطه آنکه سراپا نیاز است بگوش مهوشان زهره جبین بهر از آمده در باب اینکه حسن و قبح از هر دو نقطه پیدا و هویداست مقتضای دانش دور اندیشی آنکه امروز یکدیگر را به تجسس برگمارند که آن درویش و پرسش را بلطف و مدارا بیارند و ایشان بجز تمام عمر خود را تعهدش گذارند و این استغنای گستاخیها را پایه افتخار شمارند فرد

گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است

و ما علینا الا البلاغ المبین

مکتوب بست و دوم

بخدمت فتوت و مروت و مودت یار موافق میان محمد صادق در سفارش محبت آثار شیفته کردار محمد عاشق تحریر یافت رباعی

قاصد بود محرم راز دل من کی نامه کند حل همه مشکل من
آئینه رو نماست جانان دل من هم از دل خویش پرس حال دل من

داستان شوق بقلم در نیاید و حدیث اشتیاق گفتن را نشاید ازین جراحت جسمانی نیست که که علاج افلاطونی و مرهم جالینوسی چاره گری نماید و گریبان چاک نشده که بسوزن و رشته بکار آید غرض که الم مفارقت از حد بیرون و غم مهاجرت از گفتگو افزون هذا الشرح آن پی نبرده بمطلب می پردازد که حامل عریضه نیازمند مرد عزیز الوجود و سلیقه شعار است بامید آنکه بوسیله جمیله آن نافع الخلائق بسلک نوکران نواب والاجناب انتظام یابد بحترام ملازمت آن خیر الکرام بسعی خلعت عازم بنگرامی خدمت گشته از آنجا که با نجام مرام نامرادی پرداختن و آرزومندی را بهره مند ساختن در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین است که مشار الیه را بمراتب مهربانانه باب نان خواهند رسانید

و بتوجهات کریمانه از فکر قوت متعلقانه فارغ البال خواهند گردانید دولت و شادمانی و کامرانی باد

مکتوب بیست و سیوم

بخدمت زبدهٔ سخن پردازان معنی طراز قدوهٔ معنی پردازان سخن طراز مقبول حضرت آفریدگار یار غمگسار میان عبد الغفار متوطن صوبه بهار مشتمل بر سفارش نگارش یافت

فرد

چو گل بخنده درآید لب امل و نشاط اگر زگلشن لطف وزد نسیم قبول

همواره ذات صفات آنخلاصهٔ دودمان آفرینش نقاوهٔ خاندان بینش نخل بند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخندانی کان مروت خوان فتوت فاتحه کتاب اخلاص خاتمه باب اختصاص وسیلهٔ انجام مهام خاص و عام باد این بادیه پیمای فراق و زاویه آرای افتراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق که دست قلم بدامن بیان آن نمیرسد مرفوع ضمیر صافی پذیر میگرداند که چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن پرگنه سکندرآباد غریب و نامراد است بجهت حصول حسب الحکم انعقد مه که الهداد خان نامی افغان ساکن پرگنه مرقوم که بحمایت قاضی انجا بحال مشار الیه بموجب و بحساب زور و تعدی مینماید بدربار جهان مدار رسیده امید که بدانچه موصی الیه غایت آرزوی خود کرده توجهات کریمانه مبذول خواهند داشت و مخلص سراپا محبت را در زیر بار منت عظیمی خواهند انگاشت ابواب بهجت و شادمانی و اسباب مسرت و کامرانی گشاده و آماده باد

مکتوب بیست و چهارم

بخدمت محبت و اخلاص اطوار مودت و اختصاص آثار گل گلشن یکانگی نونهال چمن یگانگی محک امتحان طبیعت زکی و ذهنی میان عبد النبی تحریر یافت

بیت

دور از تو منزل اسیمه تر از دود چراغم بی بزم تو خون میچکد از چشم ایاغم

آتش شوق و آرزومندی بمواصلت آن اختر منیر برج مروت گوهر بی نظیر درج فتوت معدن دانش و بینش یگانه کارخانهٔ آفرینش انطفا نمی پذیرد بل لحظه بلحظه ترقی میکند و آری بحکم

دشتان را که در بادیهٔ محبت سرگردانند غیر از جمال لیلی تسلی نیست و فرهاد منشان را که در کوهستان محبت بسنگ فلاخن مانند بجز وصال شیرین تسکین در مهجوری دیدن مهجور صوری و موصول معنوی ابراز حرف شوق را که از دل بلب و از لب بر قلم انداز است جابجا بها هم از آئین عبارت طرازی دالسنه پرده کشای چهرهٔ عروس مطالب میگردد که در زمان محمود و آوان مسعود ورود و مفاوضه تلطف آمود زنگ غم از آئینهٔ سینهٔ بیکینه زدوده بر روی دل ابواب بهجت و انبساط کشود حقا که آن رقیمهٔ کریمه را حرز جان ناتوان خوانم رواست و اگر آن نامه فرحت شمامه را مرهم جراحت روح مجروح دانم بجاست

بیت

من که باشم که بر آن خواطر عاطر گذرم ‍ ‍ ‍ ‍ لطفها میکنی ای خسرو من صد گونه کرم

رجاکه رفع حجاب دوری صوری ضروری دوستان اخلاص سرشت را از توجه خاطر صافی محمود و مسعود بخواهند فرمود

مکتوب بیست و پنجم

بخدمت مطلع انوار الهیت مخزن اسرار قابلیت مجمع اخلاق یگانهٔ آفاق برگزیدهٔ درگاه صمد میان شیخ محمد تحریر یافت

فرد

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد ‍ ‍ ‍ ‍ که مرغ هر چمن گفتگوی او دارد

اگر چه صیت کمالات و ذهنی و آوازهٔ خوبیهای ذاتی و صفاتی آن نمک خوان ارباب فضایل و محک امتحان اصحاب فواضل مظهر مراحم و اشفاق مصدر مکارم و اخلاق رونق افزای بزم سخن عقده کشای مشکلات هر فن این کمترین سراپا اشتیاق را غائبانه از ملازمت کثیر المواهب بباخته لیکن حصول آن دولت فیض وصول را موقوف بر وقت دانسته بدو کلمه نیاز آمیز که تحفهٔ تهی دستان بیمایه به ازین نباشد خود را فرا یاد ضمیر عطوفت پذیر میدهد که ذات قدسی صفات آن حضرت در آن ظلمات چشمهٔ آب حیاتست و این

عقیدت‌ وندیشش از آن منبع زلال فیض مالامال سکندر مثال همدوشش جریان در ینصورت امیدآن دارد که تا این عبودیت منشش بر هنمونی خضر طالع بحصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید بعنایت نامجات مرحمت آیات سرفراز میفرموده باشند که سردفتر نوازش کریمانه بیان تواند بود بنگامه افادت و افاضت کرم باد بالنون والصاد

مکتوب بیست و ششم

بخدمت گرامی مآب گوهر منش تاب جوهر آفرینش یگانه کار خانه تقدیر سیدی سندی میر کبیر در سفارش دوستی تحریر یافت رباعی

هر چند جدا بصورت آمد گل من پیوسته بمعنی است در رت منزل من
دل گشت نه یاد من فراموش ولی یاد تو فراموش نگشت از دل من

مخلص صمیمی خلیفه طالب العلم بعد تجدید مراسم صداقت و اخلاص و تشیید مبانی خلت و اختصاص مشهود ضمیر منیر خورشید اقتباس آن امیدگاه اتحاد کیشان دلریش و تکیه بنیانان دلریشان اتحاد کیش میگرداند که حامل عریضه نیاز دستار سربلندی و سر دستار ارجمندیست در ینولا از غایت افلاس در بند زندان اضطرابست و در خوانش بجای نان قرص آفتاب لهذا بمقتضای مهربانی آن طره عمامه کام بخشی و کامرانی کمر بندگی بر میان جان بسته عازم عازم گرامی خدمت گشته در ینصورت آرزو دارد که اگر مشار الیه بتوجهات کریمانه ایشان گل عشرت از گلشن امید بر چیند و بمراحم مربیانه آن مامن خیر اندیشان سرمایه جمعیت فراهم و خنجه گریبان پریشانی را تا دامن چاک زند و شمع کامرانی را برافروخته نهال ناکامی را از بیخ برکند هر آئینه منت بیشمار برذمه دوستداران اخلاص شعار خواهد بود امید که دست دولت و دامن بخت ارجمند آن بخت بلند باد

فصل دوم در رقعات

رقعه اول بمایه بهجت و سرور عبد الشکور که تن باد ای او استاد میداد با عوای

تا قصان کمینه کیش زبان بمقدمات لاطائل میکشاد مشتمل بر ترغیب تهذیب اخلاق و ترک صحبت اہل نفاق تحریر یافت

شیخ پہوری	بلیت	اد رقعہ

تا توانی سر متاب از صحبت صاحبدلان   صحبت صافی ضمیران کمتر از اکسیر نیست

سعادت یار کامکار سلامت از خدمت دانا دلان معنی سنج محروم بودن را ز بطالت و ضلالت بیہودن است آدمی را فی الجمله بسیار دارد لازم است که بقدر استعداد پیوسته صحبت به از خود جوید و حرفی که غیر مستحسن باشد نگوید الحال بالفعل غیر ہر ہر تمیز که بکند بلکه غیر مستحسن شما آنست که خود را از اشال این قسم اقوال و افعال باز داشته بتحصیل کسب کمال کوشند و حرف دوستانه را بمقتضای دلسوزی بقلم آمده درست پنداشته بر بجو شند برادر من سخن درست بگفتم که درست ہر که در باشد

مصرع . بر رسولان بلاغ باشد و بس   رقعه دوم   که به شرف نقلم قلم خواند تحریر یافت

بر ضمیر منیر مہر نظیر
معدن لطف مخزن اشفاق
بہجت افزای خاطر غمگین
نمک خوان بزم صاحب فن
رونق فضل و زیب دولت و جاه
واضح و لایح است کاین احقر
از خدای کریم بی کم و کاست
متوجه لصاف آنکه پیوسته
تا ز مان حصول خدمت اکبر
بمکاتیب ابتہاج اموز

آن خردمند صاحب تدبیر
منبع الجود مجمع الاخلاق
عیش پیرای سینهٔ دل کین
محک امتحان اہل سخن
دانش آگاه شیخ نور الله
از ره اتحاد شام و سحر
داعی لطف و اختصاص شناخت
انجب حبیب دل خسته
از سر التفات جان پرور
یاد کرد و عجیب نخواہد بود

رقعهٔ سیوم

بحضور ایالت و اقبال پناه بسالت و اجلال دستگاه مرجع ارباب فضایل مجمع اصحاب دلایل بلند مکان منبع الجود و الاحسان نواب رشید خان در استدعا از قبول خدمت منشی گری و اظهار شوق کسب علم ارقام یافته بود تحریر یافت

عنوان

من هیچمدان بیدستگاه را که اسباب جمعیت از دست داده و نیم گامی بسر کویی کامی ننهاده گوهر و برگی که بگذارش مقدمات شایسته سوسن مثال زبان ناقص به بیان کشاید یا به نگارش عبارات پسندیده که از عالم معنی رنگی دلجو داشته باشد جرات نماید نواب مهربان قدردان سلامت اگرچه در خدمت بارها فیض حضور بودن سعادت جاوید حاصل نمودست لیکن در معموری که خود را باشتغال تعلق متعلق گردانید از کسب علوم که بجهت این دولت فیض محروم لذا مدت زوجان و جسمانی گذاشته دل بیاد کربت غربت محروم میماند

مصرع

یک خانه دو مهمان نه گنجد

حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود باد بحق ملک الودود

رقعهٔ چهارم

بخدمت سرمایه جمعیت دوستان خاطر حزین شیخ محی الدین متضمن بر عدم ترتیب مسکلدان و ترک صحبت جاهلان تحریر یافت

فضایل پناها فو اخلا دستگاها تربیت چنین کسی که در کتاب و کباب امتیاز ندارد و حلق و جبین را جدا نه پندارد پرداختن گوهر سخن را در خلاب انداختن است و نکته علم باین قسم مردم کم فهم آموختن دل را بی آتش سوختن است بحکم آنکه مصرع

صحبت نیکان بدان را سود نیست

سعی و دلسوزی شبانه روزی را در باب او بی اثر دانند و لوجهی آن مجمع الجهلا خود را خلاص کرداند که در خور مزاج آن سرمایهٔ مسرت و ابتهاج جاگیر دلپذیر بهم رسیده و دو سه دلبر طبق وعده انتظار بسیار کشیده باقی

مصرع

صلاح ما همه آنست کان تو راست صلاح

رقعهٔ پنجم

در جواب دوست بهجت پیرای محبت گرای بهیه پیرای مشتمل بر ترک صحبت یاران آشنا روی بیگانه خوی تحریر یافت

دولت و سعادت یار و دیدهٔ بخت بیدار باد مکتوبی که دربارهٔ ناحق شناسی و ناسپاسی برادر نادری با کسی که اول بلباس دوستی بود و آخر اساس دشمنی محکم نمود نوشته اند بر حالت آری

مصرع

اصل بد با کسی وفا نه کند

برادرم بحکم آنکه از گل کاغذ بوی نمی آید و غنچهٔ تصویر لب نمی کشاید

فرد

نخست موعظهٔ پیر مجلس این حرفست — که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

رقعهٔ ششم

بیاری که بیاض فرستاده بود تحریر یافت

نهال آمال آن فرخنده خصال خجسته افعال بثمر انتمار او صال و آمال مثمر باد سفینه که بیاض و سوادش بسپیدی و سیاهی چشم ماند و اشعار تازه مضمونش جان را از بند غم رها ند رسید خاطر را گل گل شگفانید این مشتاق سراپا اشتیاق از غایت شدید طوفان فراق تا لحج و ادراک نسخه

جمعیت را سفینهٔ وقت خود ساخت و به این مصرعهٔ دلاویز پرداخت مصرع

سفینه که در وبحر نابود این است

تا بیاض و سواد لیل و نهار است بیاض اوقات آن دوست محبت سمات بسواد ابیات مسرت آیات جلوه گر باد

رقعهٔ هفتم

مشتمل بر نصایح دوستانه بدوستی که اسب جور و جفا بر می تاخت و نرد اخلاص کم می باخت تحریر یافت

فرد

بود دشمنش تازه و دوست ریش ... کسی کش بود دشمن از دوست بیش

دوستدار سراپا نثار بجهت آنکه از بدسلوکی آن یار وفادار آرام بخش دل بیقرار نوکران سرکار فیض آثار نواب ذوالاقتدار شکوه گذارند و در گرداب اضطراب است عجب آمد که داستان موعظت را افسانه انگاشتند و تخم عداوت در مزرع دل خاص و عام کاشتند

بیت

چند خرامی و تکبر کنی ... دولت پارینه تصور کنی

الحال از آن محبوب القلوب تلافی زمان ماضی مطلوب

رقعهٔ هشتم

بدوستی که همیخواند و لهو و لعب میکند اند محتوی بر کلمات نصایح تحریر یافت

فرد

زمان خوش دلی دریاب دریاب ... که دایم در صدف گوهر نباشد

برادر من درین جمعیت که از طرفی بادی و از کسی غباری بر خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و بیطالت و ضلالت گذرانیدن بنای عشرت گزیدن و زهی حسرت چند لعنت آری

مصرع

قرب او نعمت است بعد زوال

قطع نظر از حصول استعداد و قابلیت باری در رضامندی پدر بزرگوار بودن سعادت جاوید تحصیل نمود

فرد

حافظ گرت ز پند حکیمان ملالت است — کوته کنیم قصهٔ طول کلام را
توفیق رفیق باد

رقعهٔ نهم

بدوستی که برای دفع آزار چشم ادویه طلب داشته بود تحریر یافت — در مولا
که خبر آزار چشم آن نور چشم فتوت چشمهٔ نور مروت و سرمهٔ ابروی دانش و آگاهی رموز
دان سپیدی و سیاهی رسید بآن چشم و چراغ اهلیت که بچشم این دوست سراپا چشم
مژگان ستان گردید الله تعالی چشم آنعزیز مگس دیدهٔ مردم را از چشم زخم زمانه بر
کنار دارد چشم داشت آنکه ادویه فرستاده را بترتیب مرقوم بکار برند و حقیقت را بنگارند

رقعهٔ دهم

بدوستی که از دوستان ملال بخاطر رسانیده بود تحریر یافت

بیت

آتش مزاج من بگذار این عتاب را — چین بر جبین ندیده کسی آفتاب را
دل آخر اندیشان را بناوک دوختن و سینهٔ ایشان را بنایرهٔ غضب سوختن باعث ناکامی
و بی آرامی میدانند لهذا النسر مایهٔ بهجت آرامگاه میگیرند

فرد

ما تنگ ظرفان حریف این همه تلخی نه ایم — دانه اشکیم و ما را اگر دشمن چشم است ابیات
زیاده ازین نمک بر جراحت پاشیدن و جان نیمه جانان را بنگ ستم تراشیدن از طریقهٔ تودد
و اخلاص بعید است

رقعهٔ یازدهم

بخدمت سرمایهٔ جمعیت خیراندیشان دلریش بحد درویشی که اظهار خود را از هوشیاران

می پنداشت و بباطن لوح غفلت را دفتر فکرت انگاشته مشق می نمود تحریر یافت

بیت

غافل را احتیاط نفس بنفس مباش   شاید همین نفس نفس واپسین بود

رموز دانان کارخانه تکوین و ایجاد را که دل بنشاط این کهنه رباط نمی نهند و بر لذات این خراب آباد دست بنیاد کوشش نمی نهند شایسته آنست که هر دم را دم آخر تصور نموده بحرکت زبان و لب را مشغول ذکر واحد حقیقی سازند و سینه را از محبت ماسوی الله بپردازند

بیت

یک لحظه مباش هیچ بی یاد خدا   عمرت گذرانست چو آب از ته پل

رقعهٔ دوازدهم

در جواب دوستی که شکایت یاران زمانی نوشته بود تحریر یافت

همیشه هم آغوش صحت و شادمانی باشند آنچه حکایت از شکایت یاران خورده جو زشت خو که بظاهر در اخلاص گشایند و در دوستی کار دشمنی نمایند مرقوم بود معلوم نمود اگرچه با نیکو و بد نیکو محبت داشتن و دشمنی بر خود گماشتن است لیکن بحکم آنکه مصرع

با دوستان تلطف با دشمنان مدارا

بلطف و مدارا پرداختن دوستان زمانی را شرمنده ساختن است مصرع

اینها ز تو آید و چنین ها تو کنی

رقعهٔ سیزدهم

بنونهالان چمن اقبال سید جلال که خود را از کسب کمال باز میداشت و آیات لهو و لعب بر صفحه حال خود میگاشت تحریر یافت

مصرع

بندگی باید میرزادگی منظور نیست

نقابت پناها نجابت دستگاها باغوای جو فروشان گندم نمای بر شرافت که مرکب از ثروت
است نظر انداختن و بغرور مال و منال خود را پایمال جهالت ساختن است از پایه ارباب اعتبار
افتادنست و ابواب تلهف و تاسف بر روی گشادن آری فرد

قلندران طریقت به نیم جو نخرند قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست

برادرم تا طالب صادق دل را از حیثیات ذمیمه خالی نکرداند خود را بشرف تحصیل دولت علوم
فیض لزوم نرساند و باید دانست که ترکیب علم از عین و لام یافته مشعر بر اینست که تا این چشم
برنبندی نداری علم را نشناسد بیت

تا طبع نازکت نپسندد برد ملالی آن به که نامه را بدعا مختصر کنم

عمرت مزید و توفیق رفیق باد

رقعهٔ چهاردهم

مشتمل بر طلب مجمع الفضایل منبع الفواضل سید محمد فاضل تحریر یافت بیت

یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز که برحمت گذری بر سر فرهاد کند

فضیلت دستگاها ضمیر آگاها امروز که مجمع یاران نکته انگیز و جام سخن لبریز است اگر بقدوم
مسرت لزوم خود کلبه احزان این ناتوان را رشک چمن سازند و بخاطر داشت مشتاقان
بهجور پردازند غایت عنایت است فرد

در آن بزمی که شمع روی تو نیست چراغ دیده را گل می توان کرد

رقعهٔ پانزدهم

در صفت واسع الشفتین یعنی از خواندنش لب بر لب نرسد در طلب دوستی که نامش سام
ازین قبیل بود تحریر نمود ازانجا که دیده در اشتیاق آن یگانه آفاق اشک
ریز است و در سینه از آتش فراق آن سراسر اتفاق آه و ناله شعله خیز است در صورت
اگر از روی تلطف و التفات که طریقه یاران راسخ الاعتقاد و اثق الوداد است دوستان جانی

را از تشریف شریف خورسند کرداند بر آئینهٔ خاطر راز نگار الی انتظار و ار نمانند زیاده چه نگارش آید

رقعهٔ شانزدهم

بخدمت محبت و مودت اطوار موافقت و مخالصت آثار نجابت پناه نجابت دستگاه میر سید محمود تحریر نمود
مخلص پرور دوست نوازا یارانی که در خلا و ملا همساز و همراز بودند و بعبادت آرائی
خود را یکتائی مینمودند بشب پیش خیر طلب از شکایات ایشان دفترها گشودند و در اهانت آن
امین خیراندیشان زبانها سودند اگرچه از جرم مقالات پریشان آن جماعت بدکیشان غنچهٔ دل
دوستدار شگفت و لیکن از آنجا که مصرع

جواب ابلهان باشد خموشی

حرفی نگفت اما در حضور آن معنی شناس کارخانهٔ تقدیر راه گشاده پیشانی مسیح
ثانی حکیم خاقانی عرض نمودن مستجمع افروز حفظ مراتب بودن است

قطعه

هر که چون کاغذ و قلم باشد • دو زبان و دو رویه گاه سخن
همچو کاغذ سیاه کن رویش • چون قلم کرده‌اش به تیغ بزن

رقعهٔ هفدهم

سرمایهٔ آمال و امانی حدیقه پیرای عشرت و کامرانی میرزا اسمعیل جانی که بعد از انقضای
ایام جوانی در تحصیل علم پرداخته بود تحریر یافت بیت

پیری که دم ز عشق زند بس غنیمت است • از شاخ کهنه میوهٔ نورس غنیمت است

الحمد لله والمنه که موافق خواهش دوستان اخلاص اثر در پیرانه سر شوق کسب کمال که
نتیج حسنات حال و مآل است بخاطر شریف متمکن گشت و دل از منزل خیال باطل بکام
پردازی لهو و لعب ابتهاج آرزو دارد که همچو بیت قلاوه یز

بیت

بهر کاریکه همت بسته گردد   اگر خاری بود گلدسته گردد

در کم همتی بجد و جهد بسیار استعدادی بهم رسانند و یاران مجلس نشین را آفرین گوی خود گرداند الله تعالی بزود ترین اوقات بهره مند کمالات صوری و معنوی گرداند بحرمة النون و الصاد

رقعهٔ سیزدهم

به برادر باجان برابر مصادقت اطوار سلیقه شعار ابو المظفر تحریر یافت **بیت**

ما زیاران چشم یاری داشتیم   خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

از آنچه نباید محظوظ و بهرچه نشاید محظوظ باشد عجب می آید و طرفه تر مینماید که تغافل ایشان چون شوق محبت کیشان روز بروز می افزاید و بهر دل تو دو منزل در حیرت میگشاید

در یاد تو ایم هر کجا ایم   بیگانه مشو که آشنا ایم

رقعهٔ چهاردهم

بخدمت خان ذیشان سمو المکان امانت خان بموجب وا نمود مودت دستگاه شیخ مسعود که درخواست پروانه ایشان بجهة رفع مناقشی که از برادران و خویشان داشت تحریر یافت

مهربان عمیم الامتنان سلامت چون ذات قدسی صفات آن قبلهٔ آمال را وسیلهٔ جمیله انجام مهام خسته دلان شکسته بال می پندارد بنده این مضطرب الحال از آن منبع زلال فیض مالا مال کمال آرزو دارد که باریافتگان حضور این فدوی را از ظلمت آباد شداید انتظار برآورده خضر مثال بمراد رسانند و اسکندروار آوارهٔ دشت حرمان نگردانند **بیت**

عنایتی کن و ما را بکار ما بگذار   که کار ما همه موقوف بر عنایت تست

دولت جاوید غلامی کناد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ بیستم

بیار وفادار آرام بخش دل بیقرار خطر آثار سید افتخار و الد شیخ الهداد تحریر یافت **بیت**

ماییم و جراحت غریبی عیسی نتواندش طبیبی

ازآنجاکه جام خواهش این خام طمع میسر انجام از نور باده بهبود فروغی نمیابد و آفتاب
مقصود بر دوش آرزوی محبت آمود نمی تابد مصرع

روزم بغم و شب بالم میگذرد

درینصورت بحکم آنکه اگر تشنه زلال سیرابی خود سیراب نمی یابد اما بامید تسکین می شتابد بحکم اینکه

بیت

حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت آتش زند بخرمن غم دود آه تو

گاه گاهی تسلی خاطر که شاید یک لحظه بجمعیت گراید اضطراب برآن میفزاید

بیت

چه احتیاج به پیش تو حال دل گفتن که حال خسته دلان را تو خوب میدانی

مسرت و نشاط روز افزون باد

رقعه بیست و یکم

بدوستی که میوه ها فرستاده بود تحریر یافت

بعد از تقدیم شوق که فوق البیانست مشهود ضمیر صداقت تصویر باد که میوه های نغز سراپا مغز
که قوت روحی توان گفت رسیده و ذائقه حلاوت شکر بخشید خانه آباد باد شکر این مهربانی آن
دوست از رگ و ریشه قلم خشک پوست بیرون است ازآنجاکه تحفه شایسته آن مرز بوم همین
تواند بود اگر گاه گاهی بارسال آن رشک میوه های بهشتی ذائقه میگرده باشند در بارگاه محبت
گنجایش دارد والعاقبت بالخیر

رقعه بیست و دوم

در جواب دوست محبت منش میان شیخ الله بخشی مشتمل بر اظهار لوازم اتحاد نگارش یافت
صحیفه الوداد ورود و فرود نمود در باب تقدیم ابراز نموده که بجز تاکید حرقوم یافته بود پرده از

رخ بر گشود و دقیقه شناسان و سخنداران که باظهار آن مرهون منت بسیار است از جمله مخلصان یکجهت شمارند و در گفتار و کردار مخالف مرضی خود نه انگارند بیت

نسیمه تا بلبم رسانده باشد مجبوسی — هر آن نفس که رضای تو اندر آن نبود

اسباب دولت آماده و ابواب بهجت گشاده باد

رقعه بیست و سیوم

در جواب رقیمه دوستی تحریر یافت بیت

ایکه صافی ساختی عیشش مرا از درد درد * دور باد از گرد تو آسیب دور تیز گرد

بمطالعه نامه محبت افزای محنت زدای آن نور حدقه مروت و وداد چشم فتوت و اتحاد که سراپا راحت و مرهم جراحت بود نضارت جسم و بصارت چشم افزود والتماس آنست که پیوسته بنوشتجات مسرت بخش نشاط افزا یاد ضمیر خلت آباد دارند که مصرع

در مشرب دوستی پسندیده است همین

رقعه بیست و چهارم

ما روسیه دلنواز در سفارشش تحریر یافت • پیوسته همکنار جمعیت صوری و معنوی باشد رقعه سیدی سندی سید رشید رسید و از ابدال طریقهٔ اخلاص آن مودت دستگاه این خیرخواه را آگاه گردانید بنده پرور این قسم عزیز الوجود را که در همه امور مرجوع جرأت و دلیری دارد خود انصاف فرمایند که لایق دلیری است یا دلبری یاری بمقتضای یاری بخلاف گذشته کاری کند که باعث فرخندگی طبیعت دوستان شود نه موجب خندیدگی دشمنان

بیت

دادست دست حق که بدست آوری دلی — وار ده گرنه بهتر ازین پشت خار دست

رقعه بیست و پنجم

مهربانا قدردانا داستان فراق سیاق و حدیث اشتیاق پایانی ندارد لهذا الیعنی

بحکم مصراع دلاویز مولوی مصرع
هست راهی عالم دل را بدل

حواله وجدان ضمیر صافی پذیر ایشان که آئینهٔ حال خیر اندیشانست نموده مطالب ضروری را بقلم می آرد که حامل رقعهٔ نیاز سپاهی جانباز و سلیقه شعار است اگر همین توجهات کریمانه بحال نانی برسد مر بندگان را احسانی خواهد بود فرد

بر داریش ز خاک و رسانیش بر فلاک هر کو بدامن تو زند چون غبار دست

رقعه بیست و ششم

بدوستی که افشای راز خود نموده بر هم زن هنگامهٔ جمعیت خود گشته بود تحریر یافت فرد

اگر جز تو داند که راز تو چیست برین عقل و دانش بباید گریست

جان من سلامت نامحرمی را محرم راز خود ساختن راز خود را بروز انداختن است و نزد اسرار نا عیار باختن صد اسب جور و جفا بر خود تاختن است گذشت آنچه گذشت آینده را اگر بخاطر آید دوست بباید که بمقتضای السر اذا جاوز الاثنین شاع برین بیت عمل نماید تا آسوده خاطر باشد بیت

راز خود با یار خود هر چند بتوانی مگوی یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن

رقعه بیست و هفتم

در جواب دوستی که مشتمل است بر صنعتی که حروف و الفاظ نقطه بالا دارد تحریر یافت

از مشاهدهٔ اخلاص نامه اختصاص آمود آن نقاوه خاندان اصطفا و خلاصه دودمان ارتضا مسرت و نشاط افزود در مادهٔ استطلاع انقطاع و انفصال دوست صداقت نشان سلطان خان که مرقوم قلم تودد رقم شده معلوم نمود از کرم کارساز مستوقع آنست که امروز در حضور رفعت و امانت دستگاه موافق خواهش دوستان صادق الاتحاد معامله مرقومه منقطع گردد و بعدم حصول ملاقات فرصت بهانه ست محض از کثرت اشتغالست والا

در لوازم مصادقت و وداد قصوری ندارد داور دادار همه اوقات مرادات حاصل کناد

رقعهٔ بست و هشتم

بخدمت والا رتبت خان بلند مکان عظیم الشان میان فیروز خان تحریر یافت
صاحب قدردان فیض رسان سلامت از مکارم اخلاق آن عمیم الاشفاق که در انجام
مهام حاجت مندان مستهام فی اختیار است امید آن دارد که التماس این عقیدت
اساس در باب مشیخت مآب شیخ عبد الوهاب که مفصلاً حقیقت حال خیریت مال خود را بخدمت
کثیر المواهب گذارش نماید درجه اجابت یابد و آفتاب مراد بردوش آرزو تابد دولت و اقبال
تضاعف پذیر باد

رقعهٔ بست و نهم

مشتمل بر الفاظ غیر منقوط تحریر یافت داور دادار سالک مسالک سداد مونس
اساس وداد محمد مراد را همواره محروس دار آداکاه دلا احاطهٔ آلای واحد ملک که
سالک راه محال و عدم ادراک سر هو الله الصمد مدرک اهل الحال یا ادراک اسرار علوم همه
العلما و ماهر کل سلاسل حکمهٔ الحکما هر گاه اکرم اولاد آدم و سرور معمورهٔ عالم در عدد و احصای
حمد و الا کلام آمد حوصلهٔ درک ما مردم حارص معدوم و معلوم و الله معکم کل حال

رقعهٔ سی ام

بخدمت عزیزی که درخواست نوکری داشت تحریر یافت مشهود ضمیر فیض امود
باد خط زیبا نمط با متانت عبارت که باین خیرخواه نگارش یافته بود روشنی بخش دیدهٔ
مشتاق گردید رفعت و اقبال رای گردیده است که قدر شناس و معنی اساس اند درین روز
ها مشتاقی مردم سلیقه شعار اند اگر پسند خاطر آید و مستدعی حقیقی سلسله جنبان نوکری آن
سلالهٔ خاندان اهلیت نماید درینصورت هرچه ایما رود بر آن عمل نماید جمعیت خاطر افزون باد

رقعهٔ سی و یکم

در جواب دوستی که حقیقت پریشانی حال خود نوشته بود و ترقیم یافت مصرع

خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست

بمطالعه محبت نامه اضطراب آمود که مشتمل بر عدم میسر آمدن نوکری سرکار نواب خورشید
اشتهار رقم زده قلم بدایع نگار شده بود عبرت روی نمود درین صورت آن عالی فطرت
یگانه روزگار را بحکم آنکه بیت

خدا گر بحکمت ببندد دری ❊ گشاید بفضل و کرم دیگری

شاکر بودن موجب مزید نعمت است جمعیت خاطر روز افزون باد بالنون والصاد

رقعه سی و دوم

بخدمت اقبال و اجلال پناه خان ذیشان رفیع المکان همت خان محتوی بر سفارش تحریر
یافت صاحب بلند همت خان والامرتبت سلامت محبت و صداقت نشان
محمد خان منتسب و ز دودن در تعداد محاسن اشفاق آن منبع الجود والاحسان رطب اللسان و
عذب البیان است آری فرخنده طالعی که ایصال نفع خسته دلان شکسته بال منظور داشته به انجام
مهام خاص و عام پردازد هر آئینه بحکم الدنیا مزرعة الاخرة خانهٔ عاقبت آباد سازد دولت و
جاه از مرتبه اعلا و انتها شاید مضاعف باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعه سی و سیوم

در جواب عزیزی که سفارشش کرده بود تحریر نمود مصرع

با عقلی که تولا کند در آن تقویم

مفاوضه بهجت افزا رسید آنچه در شرح خوبیها و نیک سلوکیهای محبت دثار میراد میر سپاه
مرقوم بود معلوم گردید از آنجا که مرد فهمیده و سلیقه شعار است انشاء الله تعالی در معدودی
الایام جوهر معامله دانی و کارشناسی را که مقرون خاطر دوستان است بپایهٔ یقین رساند
و بکردار گفتار شایسته خود را از مصاحبان مختار گرداند

رقعۂ سی و چهارم

با جنس برج مروت گوهر درج فتوت محبت نشان کمال خان مشتمل بر دوستی و دوستان چرب زبان تحریر یافت خان بلند مکان رفیع شان سلامت از یاران آشنا رو و بیگانه خو که بظاهر بلباس دوستی در آیند و بباطن اساس دشمنی محکم نمایند نرد وفا باختن مهرهٔ محبت را در ششدر انداختن است و نصیحت چنین کسان پرداختن خانه عیش را ویران ساختن اگرچه آن مقبول ارباب کمالات محتاج این قسم مقالات نبوده بمقتضای تجربه بصحبت یاران زبانی چرفی چند دوستانه مرقوم نمود زیاده ازین زیاده است

رقعۂ سی و پنجم

در جواب دوستی تحریر یافته

مکتوب صداقت اسلوب که مشتمل بر اطلاع حقیقت حال این شکسته بال نگاشته خامهٔ تلطف ستامه بود رسید باعث مزید انبساط گردید صداقت پناها چون از دل شکسته کاری بر نمی آید و از دست فرو بسته عقده نمی گشاید بنا برآن پای همت را از تردداتی اثر لنگ ساخته باین و آن نپرداخته

بیت

ما کار خویش را بخداوند کارساز بسپرده ایم تا کرم او چها کند

رقعۂ سی و ششم

در جواب رقیمهٔ دوستی تحریر یافته

عروس مطالب چهره کشا و رونما باد آنچه درباب بیوفائی و عدم رخصت میرگدائی که حرف دوستانه نشنود از غایت کوتاه اندیشی مال و متاع خود را پامال قطاع الطریق نمود قلمی و در سلک تحریر درآمده بود دریافت الحق بلیت

آنکس که خدا منصب خوارایش دهد ابلیس بکار و بار او ریش دهد

بهجت خاطر روز افزون باد

رقعهٔ سی و هفتم

مشتمل بر اظهار لوازم اخلاص بدوست سراپا اختصاص خلّت دستگاه میان رحمت الله تحریر یافت

بیت

ما بیاد تو سلامت بخیال تو خوشیم ‌ ‌ ‌ ‌ غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست

خیال نکنند که دوستدار سراپا نثار سر دو مخالفت باز زده و از آئین مروت در گذشته بیاد دگر پرداز ان شاء الله تعالی تا دم حیات نامت گویان و وصلت جویان خواهد بود

بیت

وین هست که حافظ را حیرت برود از خاطر ‌ ‌ ‌ ‌ کان سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد

رقعهٔ سی و هشتم

بدوستی که از غایت فلاکت در گرداب رنج و تاب افتاده بود مشتمل بر مفردات نصایح سمات تحریر نمود

بیت

باید چو برق خنده زنان زیست در جهان ‌ ‌ ‌ ‌ نی همچو ابر بر سر دنیا گریستن

در تنگنای کشاکش زمانه وسعت آباد استقلال را گذاشتن خاطر را چون حروف زر رفتهٔ مشوش داشتن است مقتضای دانش و دور اندیشی آنکه در همه حال شکر و صبر که هر یکی موجب وصول نعمت و حصول دولت گرایند و بی چون و چرا انگشت باید جمعیت صوری و معنوی نصیب روزگار فرخنده آباد بالنون والصاد

رقعهٔ سی و نهم

در استدعای رقیمهٔ الوداد دقیقه شناس خط خفی و جلی میر علی تحریر نمود ‌ ‌ ‌ ‌ بمیته خط در بحا[illegible]

سرشت آن سردفتر خوشنویسان روزگار که صف در شاهوار در حسب بهای تلّث آن نیز زد خجلت ده خط مهوشان گلعذار یاد دیرگاه است که مخلص صمیمی با وجود نسبت بندگی که بدرجهٔ کمال متحقق است برقیم رقاع مهر شعاع کامیاب نگردیده و خبر حال جمعیت مآل آنسرمایهٔ فضل و کمال

که تعلق خاطر این شکسته بال بدان متیسر است شنیده رجا که بخلاف گذشته پیوسته از صحت مزاج عالی
ابتهاج خود بقلم آرند و دوستدار دیرینه را که خط النسخ بر صفحهٔ رسمیات کشیده تقویم پارینه انگارند والسلام

رقعهٔ چهلم

بخدمت نخلبند چمن نشاط شیرازه بند مجموعهٔ انبساط صدرنشین مکان رفیع محمد شفیع تحریر یافت
دامن وکنار نامه را بمقالات اشتیاقی و مقدمات فراقی مشحون ساختن با دامی مطالب
عرفیه پرداختن است لهذا بآن نمیگراید و بر سر گذارش مدعا می آید محبت بنا نا خوبیهای ذاتی
و صفائی مودت دستگاه اخلاص گزین شیخ تاج الدین که درخواست پروانهٔ خان سموالمکان
والاستان عنایت خان دارد مخلص حقیقی را بر این میدارد که درین ماده بآن صداقت نشان
بر نگارد که توجه کریمانه درباب مشارالیه مبذول فرموده خیرخواه را با متنان مشمول خواهند فرمود

بیت

تا زنده ایم لطف خود از ما مکن دریغ   بعد از وفات کس بکسی احسان نمیکند

رقعهٔ چهل و یکم

بدوستی در سفارش تحریر یافت

مروت و وداد بنا نا فتوت و اتحاد دستگاه نا اخلاص مند فتح چند چند بار بسفارش این
و آن درباب رفع مناقشه برادران بنام نامی نواب والاجناب حاصل کرده و با اینکه
حق بجانب خود دارد راه بجائی نبرده درینصورت اگر توجه سامی که متکفل مهام کافه انام است
درباب مشارالیه جلوه ظهور دهد هرآئینه با منت بیشمار بر ذمه دوستدار دهد   **بیت**

میدار سری بخاکساران زنهار   شکرانه آنکه سر فرازت کرده ند

مدارج دولت در اعتلا و امر تعالی باد بحرمة النبی و آله الامجاد

رقعهٔ چهل و دوم

بمقبولی که نامش از ابیات بطریق توشیح بر می آید تحریر یافت

مکشوف ضمیر مهر گزین

ابیات

که جبینش چو صبح ز پرده گشود • یاس را صورت امید نمود
راحت افزای بیدلان بکلام • سرو در پیش قد اوست غلام
یاد او درد را دهد درمان • درد او طعنه زن بصد درمان
عید رویش بهر شقی و سعید • بهره بخشد چه از قریب و بعید
دولت حسن راست مایه ازو • آنکه خورشید راست سایه ازو
لطف او مرهم جراحت دل • جوهر لعل اوست راحت دل
لب عیسی ازوست در گفتار • یوسف از مهر او زلیخا وار
لفظ از معنیش بخود نازد • معنی از لفظ وی فسون سازد

باد که ارسال نامه و پیغام بهجت التیام از خیراندیشان مستهام دریغ داشتن تخم بیمهری کاشتن است مضمون ما مضی آینده را بیت

کم نگردد تابش خورشید اگر • در بدخشان لعل سازد سنگ را

گلشن بهجت و نشاط شگفته باد بالنون والصاد

رقعهٔ چهل و سیوم

مشتمل بر مضمونی که حروف الفاظش نقطه پایین دارد تحریر یافت — داد ار بیهمال

جا و همه حال یار و یاور بمعارج معارج سداد صاعد عدل عهد داد سیدی میر سید جواد باد بعد از ادای حمد بسم و داد که آداب ارباب بیدلی بود بمطلب میگراید بمطالعه گرامی مراسله که موکد بابهای کسب علم سید عبدالوهاب ظال عمره بود و در ایام سعید هم روح مجروح گردید محب صمیمی که رابطه وداد بدرجه کمال دارد در باب مومی الیه که بجد و جهد بسا بمصالح رسیده سعی مطلوب بجا می آرد امید که بعلم و عمل بهره یاب بوده بمراد دل برسد بکرمه وجوده ط

رقعۂ چہل و چہارم

مشتمل بر صنعتی کہ یک لفظ نقطہ پائین دارد و دیگر لفظ نقطہ بالا دارد تحریر نمود ابواب نشاط داہی کشادہ باد از دید دوستدار سراپا انکسار یاد نشدہ موجب آن ورای عشرت دیگر نخواہد بود سخن پرور انظر بر استحکام رابطۂ اخلاص باید داشت و ادای لوازم دلپذیری مستحسن ارباب دانش باید انگاشت سوای شوق چہ نگاشتہ آید

فصل سوم مشتمل بر دو قسم
قسم اول در مکاتبات تہنیت آمیز مکاتبۂ اول

در تہنیت کدخدائی نگارش یافت

بیت

شکر خدا کہ از مدد بخت کارساز ‌‌ ‌‌ بر حسب آرزوست ہمہ کار و بار دوست

قاصد فرخ فال نامہ بہجت شمامہ متضمن بر شادی کدخدائی السرمایہ آمانی و آمال رسانید و لقدوم مسرت لزوم خود خاطر دوستان را مسرت آگین کردانید الحمد للہ والمنۃ کہ آن مسیح عصر سخنوری بر مسند کامرانی ہمدوش آفتاب گشت و آن یوسف مصر ملک پروری بر تخت بہجت و شادمانی ہم آغوش زلیخا گشت پیمانۂ عشرت لبریز گردید و جانانۂ راحت انگیز در بر رسید امید کہ فرازندۂ شمس و قمر آن قران السعدین را مبارکی و خرمی تا طلوع نیرین در برج عشرت و شادمانی ہمعنان دارا و دوان نیرین را بکامرانی و خرسندی تا سطوع سعدین از کسوف و خسوف شداید زمانہ در امان کرداناد

مکاتبہ دویم

در تہنیت فرزند سراپا اخلاق مجمع الاشفاق شیخ پیر محمد تحریر یافت ‌‌ ‌‌ بیت

ہزار شکر کہ از لطف قادر جاوید ‌‌ ‌‌ شکفتہ شد گل دولت بہ بوستان امید

خیر طلب سراپا ارادت خلیفہ طالب العلم بہ الوف تہنیت و صنوف تحیت از زبان انبساط نشان و دل نشاط افشان بایصال این مژدہ انا مبشرک بغلام خامہ را رنگین و نامہ را مسرت

آئین همگی داند که در زمان محمود و آوان مسعود سروش فرحت اغوش بشارت فیض
اشارت بگوشش محبان فراموشی فراموش رسانید و خاطر مخلصان بدین نعمهٔ رواج فراخور
گردانید فرخنده طالعی که قدسیان گوهر انجم بر فرقش نثار ساختند و سحبیان نور دطال عمر
بهم پرداختند فلک از نهایت کامرانی برقص درآمد و هلال از غایت شادمانی بصورت سپهر برآمد
فیض اعجاز عیسوی بدایهٔ گیری خود را عزت آمود نمود و ید بیضای موسوی از شمع تجلی جمالش
روشنی بر خود و فزود آفتاب جهانتاب بکمال شوق ذره صفت مهرش گزید و زهره زلیخا
مثال مشتری آن یوسف کنعان جمال گردید

بیت

سزد گر از کمال خوبی او | کند پیر فلک یعقوبی او

غرض که در هر خانهٔ شادیانهٔ کامرانی و در هر کاشانهٔ ترانهٔ شادمانیست الله تعالی آن تازه
نهال اقبال را بکمال صوری و معنوی رساناد و بثمرات حال و ملل مثمر داشته برایشان و بر جمیع
محبت کیشان مبارک گرداناد بالنبی و آله الامجاد

مکاتبهٔ سیوم

بیاری در تهنیت صحت و شفای بیماری تحریر یافت

الوف حمد و سپاس شافی بیماران موصوف شکر و ستایش ایزد متعال را که آن حمیده خصال خجسته
افعال را از فرش ضعف و ناتوانی بعرش صحت و کامرانی رسانید و خاطر دوستان صافی منش را
از بند حزن و ملال آزاد گردانید

مصرع

بدین مژده گر جان فشانم رواست

الله تعالی آن نونهال گلشن آمانی و آمال را از صرصر شداید زمانه محروس گرداناد و بر طبق
آرزوی دل تو دو همه را بجمیع مرادات صوری و معنوی رساناد

مکاتبهٔ چهارم

در تهنیت تفویض خدمت بخدمت رفعت و اقبال مرتبت ابهت و اجلال منزلت خان بلند مکان بازید خان تحریر یافت

بیت

صبا بخوشی خبری بهد هد سلیمان گفت ۔ که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد

مخلص حقیقی خلیفه طالب العلم بعد تحریر الوف ادعیه و صنوف اثنیه که مقرون به تهنیت و شادمانی و بهجت و مبارکباد بیت مشهود خاطر عطوفت مظاهر می گرداند که از نسیم این بشارت فرخنده اشارت ریاض آمال و آمانی مخلصان وائق الوداد نضارت تازه گرفت و از شمیم این نوید سرا سر امید مشام عیش و کامرانی دوستان راسخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت شکر ایزد را که دعای خیر اندیشان درجه اجابت یافت و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی دوستان تافت بحکم آنکه ذات سامی صفات آن والا فطرت دقیقه شناس شایستهٔ خدمات بلند

بیت

این رتبه که دیدهٔ خود است ۔ کار گلی هنوز در قدر است

بمقتضای مهربانی که در طلب دوستدارانها رفته بود خرسندی افزود اگرچه خیرخواه در خدمت فضایل پناه فواضل دستگاه شیخ محمد طاهر که فضیلت ایشان بر آن نامی خیراندیشان ظاهر است بجمعیت تمام میخوانند و بتلافی ایام معطل خاطر خود را مغلوب خطرات لهو و لعب نمیکرده اند لیکن از آنجا که خیر طلب جان نثار درین ماده بی اختیار است امید آن دارد که

بیت

آید بسر کوی تو پویان پویان ۔ عشاق شگفت وصل تو جویان جویان

امید که تا مسند سپهر با قبال آفتاب مزین و مجلی است و پایهٔ کرسی بدولت عرش مشرف و معلی است مسند امانت و الفضال از وجود فیض آمود مبارک و میمون و وجود منبع الجود را

مسند جاه وجلال فرخنده وهمایون باد بحق صاحب جهد واجتهاد

قسم دوم در مکاتبات تعزیت انگیز

مکاتبهٔ اوّل

مصیبت نامه که مطلعش آتش افروز جان و مقطعش سوزندهٔ روان بود رسید بر واقعهٔ
جان کاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر وحشت اثر ذائقهٔ را حلاوت زندگانی تلخ نمود
و باصرهٔ را سرمهٔ شادمانی تیرگی افزود صبح از مشاهدهٔ این حال گریبان خود درید و شام
از ملاحظهٔ این ملال لباس سیاه پوشید فلک از بار غم و الم پشت دوتا گردید از چشم ملایک
خونابه حسرت چکید آفتاب از غایت درد رخ زرد گشت و ماهتاب چون اهل ماتم در حلقهٔ
هاله نشست آب از طراوت افتاد و خاک بخشکی بنیاد نهاد آتش خرمن خود پاک بسوخت و باد
مجنون وار اسباب کوچه گردی اندوخت هرگاه جهانیان را حال چنین باشد درد ناکی من
دوستدار صورت و معنی که تواند شناخت و بهم نشینی این زاویه گزین الم که تواند پرداخت

بیت

همه تن خون شوم زدیده چکم ۞ گر بدانم که گریه را اثر است

القصه این داستان آتش فشان و آمان قلم میسوزد و گریبان کاغذ شعله می فروزد از آنجا
که دست بر آفریده از نقد ابقا کوتاه و حیله را گذر برین شاهراه نیست در تصور آن معنی شناس
کارخانه تقدیر را ناگزیر آنکه او لا خود بصبر گرایند و بعد از آن غمزدگان مصیبت را تسکین نمایند الصبر مفتاح الفرج

مکاتبهٔ دوم در تعزیت دوستی تحریر یافت

خبر وحشت اثر و واقعهٔ هایلهٔ آن گل گلشن انس سرو باغستان قدس داغهای تازه بر دلها نهاده
و چشمهٔ اشک از چشم هر آشنا و بیگانه گشاده بلبل بصد ناله و آه بفلک رسانید و نرگس عشاق وار
چشم نگران ماند سوسن کبود پیرهن زبان را از گفتگو بربست و غنچه بصد تنگدلی در زاویهٔ تعزیت
نشست لاله از غایت حزن غرق خونابهٔ حسرت گردید و سنبل چون زلف مهوشان برخود

پیچیده تکفن پس کن که از تحریر این حرف غم اندوز قلم می سوزد و از تقریر این مقدمه الم آمود
زبان شعله ها می افروزد برادرم بحکم آنکه لباس حیات دنیا مستعار است و عیش و نشاط این
کهنه رباط ناپایدار لاجرم السعادت مند کامکار بعروة الوثقای شکیبائی معتصم بوده لب بجزع
و فزع نگشایند و باستقلال کمال ذریعهٔ تسلی متعلقان خود نمایند بیت

گر نخل رفت میوهٔ او پایدار باد دریا اگر گذشت در شاهوار باد

مکاتبه سیوم در تعزیت تحریر یافت

از استماع خبر قضیهٔ نامرضیهٔ آن همدوش وطن گزینان بهشت و هم آغوش چمن نشینان خلد
فیض آگین تألم و تحسر رو نمود و ابواب حزن و ملال بر دلها کشود و کباب از نهایت الم صورت
کباب گردید و عشرت را از غایت غم خار حسرت در جگر خلید و دیده ازین واقعهٔ دلسوز اشکبار
بنیاد نهاد و سینه ازین نایرهٔ شعله افروز در التهاب افتاد آخر الامر دوستان راسخ الاتحاد
بمقتضای این بیت

عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال صد سال میتوان بتمنا گریستن

از جزع و فزع که داب دلبستگان صورت و لباس است باز مانده و تحفهٔ فاتحه و درود بروح
آن مرحوم خسته دلان گذرانند ظاهر است که آن رموز دانان کارخانهٔ تکوین و ایجاد مرغ لقای
حیات دو دمی بی پرده دست بحبل المتین شکیبائی که منظور بارگاه صمدیت است زده باشند آری

بیت

آنکس که اولش عدم و آخرش فناست در حق او گمان ثبات و بقا خطا است

فصل چهارم در آداب والقاب پادشاهان

کمترین فدویت کیشان عقیدت آگین بعد از تزئین لوح جبین را بنقوش سجدات بندگی منقش
داشته و رقوم تسلیمات غلامی باقلام انامل بر صحیفهٔ تارک نگاشته بموقف عرض ناصیه سایان بارگاه
خواقین سجده گاه شهنشاه ملایک سپاه ظل ظلیل ایزد متعال نایب مناب داور بیهمال که فلک از

شوق سجود دش سر بسر در خشوع و ملک از زمین بوسیش موبمو با خضوع می رساند

ایضاً

کمترین فدویت منشان جان فشان نهور خان بوسیلهٔ سجود عبودیت آمود کلاه بر آسمان سوده و رزاه بندگی چون آفتاب بسر پیموده بموقف عرض باریافتگان حواشی بساط خلافت مناط بندگان حضرت ظل سبحانی خلیفة الرحمانی می رساند

ایضاً

کمترین فدویان سراپا اعتقاد محمد مراد سر سجده و نیاز بر آستان عبودیت داشته و جبین ارادت و انکسار بر سدهٔ سینه گذاشته بموقف عرض مقتبسان مجلس نور آگین و ملتمسان انجمن انجم تزئین بندگان قدر قدرت قضا صولت باعث امن آمان جهان و جهانیان می رساند

ایضاً

عقیدت منش سراپا نیاز عبد الغفار الف قامت را به تسلیمات فدویت سمات نون ساخته و سر افتخار را بوسیلهٔ سجدات نیاز تا به اوج ماه برافراخته بموقف عرض باریافتگان انجمن انجم جمع و مستفیضان محفل آفتاب شمع شاهنشاه فلک بارگاه خدیو زمین و زمان خداوند مکین و مکان رحمت اعم افزید کار فیض اتم پروردگار ظل سبحانی خلیفة الرحمانی می رساند

ایضاً

کمترین فدویان جان نثار عبد الستار تا نوک افتخار به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه که قبلهٔ حاجات مقبلان حق بین است برافراخته بعرض ملزمان آستان سدره مکان نواب ملائک رکاب جناب عالم و عالمیان می رساند

ایضاً

کمترین خانه زادان عقیدت آگین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی و تسلیم قواعد پرستندگی بموقف عرض باریافتگان محفل سپهر نظیر و سعادت اندوزان مجلس بهشت آئین نواب ملائک رکاب

بساعد اداییک عظمت و اجلال رافع سایه حشمت و اقبال گره کشای کار فرو بستگان مرهم جراحت دل خستگان صاحب زمین و زمان میرساند

ایضا

داعی دولت ابد طراز آداب کورنشات بندگانه بجا آورده بعرض حاجبان سده سنیه و محرمان عتبه علیه نواب قدسی القاب خورشید نقاب می رساند

ایضا

پرورده لطف و احسان حسین خان آداب و تسلیمات بندگی سمات بجا آورده بموقف عرض باریافتگان بساط فیض انبساط محفل سامی نواب والا جناب جهانبان مجسمه القاب نو الحسب قبله میرساند

ایضا

عرضداشت کمترین بندگان عقیدت انتما محمد رضا آداب و کورنشات بندگانه بجا آورده بعرض سعادت اندوزان حضور موفور السرور نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نوالحسب و قبله می رساند

القاب فضلا

انفاس قدسی اساس آن قبله ارباب فضایل کعبه اصحاب فواضل مقتدای کاردان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر کمالات دینی مطرح انوار افاضات یقینی حضرت میان جیو مخدومی استادی مدظله مصروف بارشاد مسترشدان آن واثق الانقیاد و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد ذره بمقدار بعد آداب عجز و انکسار که طریقه عبودیت کیشان عقیدت اندیش است بعرض فیض اندوزان انجمن هدایت متوطن میرساند

ایضا

ذات فیض سمات آن کاشف دقایق فروع و اصول واقف حقایق معقول و منقول مجمع الفضایل منبع الفواضل حضرت میا جیو دام ظله پیوسته مرجع ارباب فضل و کرم باد بعد ادای لوازم عبودیت

و عقیدت بعرض ملازمان آستان فیض نشان میرساند

القاب درویشان

اشراقات انوار خاطر قدسی مآثر آن مظهر فیض الٰهی مورد کرامات نامتناهی وسیلهٔ ارشاد انام واسطهٔ هدایت خاص و عام یگانهٔ بارگاه احدیت مقرب بساط صمدیت حضرت شیخ جیو دام مجده ظلمت زدای عقیدت کیشان باد بعد ادای آداب کورنشات فراوان و تسلیمات بیکران بعرض بهره اندوزان محفل فیض آگین می رساند

ایضاً

لوح خاطر فیض مظاهر آن منهل متعطشان زلال کمال مجمع افاضات انوار ذی الجلال برازندهٔ لوح تصوف و برافروزندهٔ چراغ تعرف حضرت شیخ جیو دام برکاته برقوم مکاشفات غیبی و واردات لاریبی مرقوم باد بعد ادای تسلیمات بعرض ناصیه سایان آستان هدایت نشان میرساند

ایضاً

میامن اوقات فیض سمات قبلهٔ ارباب تحقیق کعبهٔ اصحاب تدقیق منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه مخزن لطایف قدسیه معدن معارف انسیه بروزگار آن مسترشدان راسخ الارادت وصل باد بعد اظهار لوازم عجز و انکسار که طریقهٔ عقیدت مندان عبودیت دثار است خود را قرایاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان حضور میدید

القاب قاضی

مسند شریعت غراء و سادهٔ ملت بیضا بذات بابرکات آن مجمع ارباب فضایل مرجع اصحاب دلایل حضرت قاضی صاحب دام برکاته زیب گیر و زینت پذیر باد بعد تشیید لوازم عبودیت و تمهید مراسم عقیدت بعرض باریافتگان آستان معدلت نشان می رساند

ایضاً

ذات مجمع الحسنات انسالک مسالک معدلت و انصاف ماحی مراسم بدعت و اعتساف

باعث نظام شرع متین و موجب قوام دین حضرت قاضی صاحب دام افضاله باد بعد تمهید لوازم بندگی و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد • القاب شعرا

بیت

زهی چراغ معانی ز فطرت تو منیر   شعاع شعر تو چون آفتاب عالم گیر

لطافت طبع گوهرفشان و طرائف ذهن فیض نشان آن بکامه آرای بزم نظم گستری و رونق افزای مجلس نثرپروری شیرازه بند مجموعهٔ سخن نخل پیوند مضامین نو و کهن گشاده بخشای غرفه انبساط پیرای دستگان لبعد تحریر قصاید شوق مشهود خاطر الهام ماثری گرداند

ایضاً

خاطر فیض اثر آن مبدع قوانین نکات بدیع مخترع آئین ابیات ترصیع فردوسی فصاحت سحبان بلاغت شیخ عنایت همواره منبع اشعار تازه مضمون مجمع اسرار بارگاه بیچون باد بعد شرح تعداد قوانین اشتیاق مکشوف ضمیر فیض تصویر گرداند •

القاب اطبا

ذات مسیح صفات آن مرهم بند جراحت دلخستگان کلید کار فروبستگان مبدع قوانین شفا مخترع آئین دوا مجمع کمالات قدسی منبع معالجات جالینوسی مشید ضوابط حذاقت موسس قواعد حکمت وسیلهٔ صحت علیلان روزگار باعث تندرستی ضعیفان هر دیار باد بعد ایصال دعوات شوق اشتمال مکشوف خاطر فیض آثار عیسوی کردار می گرداند

القاب منجمان

لوح خاطر صافی آن ادب آموز مجلس ارباب تقویم شمع افروز محفل اصحاب تنجیم واقف اسرار حقایق آسمانی کاشف اسرار دقایق نهانی مرقوم واردات غیبی مرقوم باد بعد ترقیم صحایف وداد مشهود ضمیر بیضا تنویری گرداند

القاب پدر و جد

سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ حقیقی و کعبهٔ تحقیقی افتخار کونین استظهار دارین مشفقی مکرمی حضرت
ولی نعمی بر سر اولاد و احفاد الی یوم القیام مخلد و مستدام باد بحرمة النون والصاد بعد ادای
لوازم آرزومندی باز ادراک دولت قدمبوسی که متکفل حصول سعادات جاودانی متضمن حصول
مرادات دو جهانی است معروض میدارد

ایضاً

ایزد جان بخش جهان آفرین ذات عطوفت سمات آن قبلهٔ صوری و معنوی و کعبهٔ دینی و دنیوی
مجمع انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعتضادی مربی ام را پیوسته بر فرق عبودیت کیشان
سراپا نیاز پاینده دارد بعد از ادای تسلیمات عقیدت آیات که باعث حصول سعادات
و موجب حصول مرادات کونین است بخاکپای مبارک عرض میدارد

القاب عمو

ذات مرحمت سمات آن قبلهٔ حقیقت و مجاز و کعبهٔ آرزو و نیاز مشفق فیض رسان مکرم مهربان
حضرت عمو صاحب همواره بر سر عبودیت کیشان عقیدت پرور ظل گستر باد بعد ادای لوازم
تسلیمات بندگی که سرمایهٔ سعادت جاویدانست معروض میدارد

القاب برادر کلان

جمعیت صوری و معنوی شامل حال فرخنده مآل بندگان اخوت پناه عطوفت دستگاه مهربان
مشفق قدردان مربی ام باد بعد تبلیغ رسائل آرزو و حصول خدمت سراپا سعادت معروض میدارد

القاب فرزند

باغبان قضا و قدر نهال آمال آن غرهٔ ناصیهٔ سعادت فرزند بامراد دولت تلمیذ از رشحات سحاب
الطاف خویش مثمر داشته بکمال صوری و معنوی رساناد بعد ترقیم دعوات مزید حیات که
ورد اوقات است معلوم نماید

القاب برادر زاده

صحیفهٔ حالی بهجت اشتمال آن محمود الخصایل مجموع الشمایل سعادت یار کامکار بر قوم ابحاج مطالب کونین و مقاصد دارین مرقوم باد بعد از دعای طول عمر و حصول مطالب اعلام رای مسرت پیرای آن فرخنده منش آنکه

القاب برادر خورد

کارسازی نیاز آن برادر ریحان برابر فرخنده سعادت اثر را مکتب علوم و فیض لزوم فایض دانسته هم آغوش بهجت تازه کرداناد بعد تحریر صحایف دعوات طول عمر معلوم آن بصارت چشم نضارت جسم باد

خاتمهٔ کتاب مشتمل بر چندی از قوانین مفیده قانون اول در تحریم آداب ورود فرامین

یرلیغ قضا تبلیغ مانند وحی آسمانی که از افق عنایات خسروانی ورود یافته پایهٔ عزت و افتخار این ذرهٔ بی‌مقدار از افلاک دوازده گذرانید

ایضاً

بورود فیض آمود یرلیغ جهان مطاع پایهٔ فخر و افتخار این فدوی جان نثار را بسپهر فرقدین گردانید

ایضاً

بشرف صدور فرمان وحی توامان بهر عزت و افتخار این خانه‌زاد سراپا اعتقاد از حضیض خاک بفلک الافلاک رسانید

ایضاً

فدوی جان فشان بشرف ورود فرمان مرحمت عنوان جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود

ایضاً

ورود فرمان عنایت عنوان ذره را منصب خورشید و مورچه را دولت سلیمان بخشید

قانون دوم در تعداد اسامی مکاتیب

نوازش نامه فیض آمود   سرافراز نامهٔ عنایت شمامه   مرحمت نامهٔ فیض آگین
امتیاز نامهٔ تلطف قرین   نمیقهٔ انیقه   صحیفهٔ شریفه   گرامی نامهٔ تلطف شمامه   رقیمهٔ کریمه
رقیمهٔ تلطف طراز   رقیمة الوداد   نمیقة الاتحاد   اخلاص نامهٔ بهجت قرین   اختصار
نامهٔ نشاط آگین   بهجت نامهٔ انبساط آگین   بهجت نامهٔ اخلاص آمود   اتحاد نامهٔ محبت
شمامه   نامهٔ بهجت آمیز   نامهٔ فرحت انگیز   مکتوب مرغوب   مکتوب بهجت
اسلوب   رقیمهٔ محبت طراز   مکاتبهٔ دلنواز   مراسلهٔ نشاط افزا   نامهٔ دلکشا
نامهٔ مسرت پیرا   مفاوضهٔ صداقت مشحون   مکاتبهٔ اخلاص مضمون   نامهٔ صداقت
مضمون   نامهٔ اخلاص مشحون   صداقت نامهٔ اخلاص آمیز   اتحاد نامهٔ اختصاص انگیز
در ورود یافت

قانون دوم در بیان الفاظ وصول

مکاتیب ورود یافت   پرتو ورود انداخت   ورود نمود   شرف اصدار
یافت   عز ایراد یافت   بهجت افزود   مسرت افزای دل اتحاد منزل گردید
نشاط بخش دل متعلق گردید   همدوش بهجت تازه گردید   هم آغوش مسرت بی اندازه
ساخت   تسکین ده خاطر حزین گردید   انبساط پیرای خاطر اخلاص مآثر گردید
باعث مزید انبساط گردید   موجب مسرت و نشاط گردید   بهجت بخشای دل اخلاص
گزین گردید   موجب انشراح سینهٔ بی‌کینه گردید   باعث نشاط خلت و اتحاد گردید
باعث ازدیاد بهجت خاطر سراپا اخلاص گردید   باعث نشاط خاطر اخلاص سرشت
گردید   غم زدای دل تودهٔ منزل گردید   ظلمت زدای آئینهٔ خاطر وداد مظهر گردید
غم زدای سینهٔ نور گرانی گردید

قانون چهارم در تعداد نوشتن مکتوب الیه

مرقوم قلم عنبر رقم گشته بود   نگارش نامهٔ مرحمت شمامه گردیده بود   نگارش یافته

قلم عطوفت سلک گردیده   رقم پذیر کلک عطوفت سلک گردیده بود   نگارش پذیر
قلم بدایع نگار شده بود   رقم پذیر خامه صنایع آثار شده بود   مرقوم قلم نکته سنج معنی نگار گردیده
بود   مرقوم نموده بود   نگارش کلک گوهر سلک گردیده بود   نگارش کلک چهره طراز
شده بود   ایما رفته بود   اشاره شده بود   تحریر پذیر قلم بهجت تصویر شده بود   مرقوم قلم بهم شکیم گنجیده بود

قانون پنجم در ترقیم حقایق حالات بعبارات مختلفه

گذارش حال بکرم دادار بیهمال و از توجه آن قبله امانی و امال بنیک منوالست   جریان اوقات
مقرون بشکر واهب العطایاست   احوال این جهان مقرون بشکر ایزد متعالست   مانده بود
ایجد و قرین حمد رب المعبود است   مجاری حالات این حوالی مقرون بعنایات لایزالی است
احوال این سرزمین موجب ستایش ایزد جهان آفرین است   گذارش حالات این نواحی مستوجب حمد الهی است

قانون ششم در تعداد الفاظ

توقع رجاکه امیدکه مترصدکه توقع که مامول که مدعا که مترصدکه مقتضای عقل دوربین آنکه
مقتضای عطوفت کریمانه آنکه طریق مودت و اتحاد آنکه شایسته دوربینی آنکه مناسب یکجهتی آنکه
لوازم مودت صمیمی آنکه آئین مروت و فتوت آنکه اتحاد دلی مقتضی آنکه   فقط امیدکه این
جامع القوانین بحکم این بیت دلنشین   بیت
سخنم قطره بود بسعی لطیفان چه صدف   قطره را دولت دردانه شدن از صدفست
تا ابر بهار آبروبخش چهره گل و باد نوروزی غنچه کشای منقار بلبل است چون صفحه رخسار نازنینان
زیب جبین منظور نظر دانا دلان سخن آفرین باد

بیت

از حرمت آنکه ایزد پاک   کرد است مخاطبش بلولاک

تمت بالخیر

۶۹۷۹

نعم المولیٰ و نعم النصیر

النشتق

مشتمل بر ۲۰۸ مکتوب چون نسخهٔ مذکوره نایاب بود اکثر طالبان از فواید آن محروم بودند شیخ نورالدین بن شیخ افغان و کریم جی در بندر ممبئی به مطبع حیدری

خود طبع نموده

بسم اللّه الرحمن الرحیم

مکتوب اوّل

عرضداشت بندهٔ کمترین فلان ذرّه وار بموقف عرض حضرت والد ولی النعم وافر الجود والکرم
مشفق مهربان مربّی جهان قبلهٔ هر دو جهان میرساند که همواره بدعاگوئی جهت تزاید عمر و حیات انجح
مرادات قیام می‌نماید الهی سایهٔ عاطفت و ظلال رأفت آن حضرت بر مفارق این بندگان ممدود
و مبسوط باد بحرمة النبی و آله الامجاد بعد از تقدیم لوازم عبودیت و خدمتگاری و مراسم صراحت و
فرمانبرداری معروض ضمیر انور فیض گستر میگرداند که تشوّق و آرزومندی بدریافت شرف قدم
بوسی ایشان نه بمرتبه ایست که عشر عشیر آنرا بامداد دوات بسته دهان و باستعانت قلم مکسور اللسان در
تحریر تواند آورد و امیدوارست که خداوند عالمیان و کام بخش جهانیان سببی را که متضمن حصول این مطلب
ارجمند باشد از قوه بفعل آرد بمنه و کرمه مرادات دو جهانی و سعادات جاودانی محصل باد بالنون والصاد

مکتوب دوم

جواب

فرزند دلبند جگر پیوند نور الابصار سعادت آثار از عمر برخوردار قرة العین بل عین الانسان
و انسان العین چشم و چراغ جان و راحت جان فلان همیشه از عمر برخوردار بوده بعافیت باشد
بعد از دعای برخورداری آنکه جریان امور ایجاد و بکرم رب معبود دلپذیر گذرانست و بجز دوری آن

نور دیده هیچ اکراهی واقع نیست امیدوار است که عنقریب مسبب الاسباب شام فراق را بصبح وصال مبدل گرداند علیحده گرچه تا آنکه مسرت نامه فرحت فزای که بدست قاصد رسال داشته بودند در بهترین ساعات و خوشترین اوقات ورود نمود و بر مضمونش مطلع گردید باید که بهمین منوال تا هنگام حصول ملاقات ابواب مکاتبات را مفتوح دارند که المکاتبات نصف الملاقات گفته اند والدعا

مکتوب سیوم

قطعه

ای روی تو قبله سجودم ❁ بذات تو مظهر وجودم

بی بود وجود تو نبودم ❁ موجود شدیم از وجودت

غرض ازین عرض آنکه بحق علیمی که علام نهان و آشکار است و حکیمی که مدبر چرخ دوار است ازان زمان که از بهارستان ملازمت و گلستان خدمت بخارستان مفارقت و سنگستان مهجوری افتاده ام دیده بلبل فراق دیده چون اوان خزان در اشکباری است و کانون دل صلصل صدای اشتیاق کشیده در التهاب نه این مجروح خسته را بی دریافت مرهم ملاقات اشرف اندمالیست و نه صدر و البته محزون شکسته را بیکشایش دیدار مطلوب انجلالی از حق مسئول و ماموول آنست که غم کشیدگان بادیه فراق را بهجت دیدار دوستان شاداب گرداند و تشنگان راه بیابان اشتیاق را بباران وصال یاران سیراب

مکتوب چهارم

نامه عزد او پایه فرحت نما که باین عزد ده القا نموده بودند در بهترین لمحه و خوشترین لحظه ورود اجلال فرمود قدومش را باقدام تعظیم مقدم نموده مراتب شکر مرتب داشته آمد و بعد از ترفیع تحیات محبانه و دعاهای مشتاقانه اعلام مرام بانتظام میرود که چون خطابهای عتاب آمیز و کنایهای شکوه انگیز که از مضمون کتاب لطیف و خطاب شریف مفهوم شد تعجب نموده آمد و بعد از

تأمل بسیار و تخیل بیشمار تسکین خاطر مسکین داده آید و رساله هائی که از ینجانب مرسل نموده شد ظاهر البشرف مطالعه اشرف مشرف نشده باشند و اگر نه سزاوار چندین عتاب و مستحق این عتاب نمیشد نمودند و باید که روز بروز فقرات نامه های فرحت افزا ارسال نمایند که موجب تسکین خاطر مسکین گردد

مکتوب پنجم

فرزند سعادت مند انجمن پسند ارجمند جگر پیوند آراسته علم و پیراسته علم شائسته مقال و بایسته فال فرخنده خصال گزیده افعال قرة العین جمال الدین حسین خان عمره الابد از دعای پدرانه و تحیت های مشفقانه ابتهاج میرود باید که آنفرزند فی کل الحال در صحبت علمای ذالافعال والاقوال اشتغال داشته باشد و همواره تخم نیکوئی در کشت زار دینی کاشته و بام و شام بل فی الدوام در تحصیل علم و ادب کوشیده و در تکمیل کمالات حسب و نسب قیام نموده باشد و در تکرار و مواظبت سبق استحکام فرموده

بیت

هر سبق را که نهی پیش نظر　　　تا نفهمی ز سر او مگذر

و باقی افعال مرضیه و خصال رضیه را از حد امتیاز نماید و احوالات خود را من سایر الجهات مع اخوان و اخوات قلمی فرماید

مکتوب ششم

بیت

دیدم بخواب دوش که ماهی برآمدی　　　کز عکس روی او شب هجران سر آمدی

در فکر خیال دوش با هوش بودم و از جرعه جام دوشینه سرخوش که ناگاه از منادی درگاه واالقف بارگاه ندائی رسید که

بیت

تعبیر چیست یار سفر کرده می رسد　　　ای کاش هر چه زود تر از در درآمدی

از اصغای این صدا و شنیدن این ندا در عین طلب که آهوی باد رفتار بل باد صرصر تیز دار لبان ابر بهار تر تشنگان وجودی حرار لیتی پیک نیک دو تیز رو از حضرت ولی النعم

قطعه

رسید و رسانید از جناب مکرم — خطی که نگارش جلای بصر داد
فزود از جمالش بصر دیده ام را — تو گوئی بچشم بصر بر بصر داد

قدومش را بقدم اجلال و رودش را بپای استقبال مستقبل گشته سر نیاز بدرگاه کارساز بشکرانه مقدمش نهاده آمد و داد شرایط عبودیت و خدامت تمام داده بعد از بندگی بندگانه انهای خدمت یگانه آنکه بدولت و اقبال بیزوال الکان بکمال یافته و و الاتصال بخدمت جلای ذو الاقوال و الافعال کمر مواظبت بسته ام و روز و شبان قاصد کشف معانی پیچاپیچ نشسته و هر لحظه بتیغ ادراک معضلات عقلی شکسته و هر لمحه بلسان بیان جوشش مشکلات نقلی را گسسته تا معلوم باشد و در صبح و شام بقای دوام آن مجسته فرجام را از درگاه ملک علام خواسته می آید و امیدواریم که این دوری مبدل گردد بحضور و این کلفت تبدیل یابد بسرور باد یارب برین دعا آمین و همه خورد و کلان روز و شبان دعاگو باشند

مکتوب هفتم

مصرع

مودت شعاری محبت دثارے

مخزن درر از معدن گوهر نیاز کامل الاخلاص صادق العقیده و الاختصاص آفتاب آسمان مهر و وداد ماهتاب فلک الفت و اتحاد

بیت

ای از فروغ روی تو عالم منور است — و از عطر خوی خلق تو گیتی معطر است

مشهور زمان منظور جهان یگانه نواز بیگانه گداز سرافراز مخالف انداز نتیجه دوران خلاصه آوان سرمایه جان اطمینان جنان فلان لازال شمس محبت منوراً فی سماء القلوب و قمر مودت طالعاً فی

علی المطلوب بعد از دعاهای مشتاقانه و تحیتهای محبانه اعلام انتظام میرود که مدتی مدید و عهدی
بعید است که چشم انتظار براه امید منتظر اند و دیدهٔ فراق دیده بسر کوچهٔ وصل مهر که قاصدی از
قبل مقصود قصد اینجانب کند و کلبهٔ تاریک دورماندگان مهجور را بنور اخبار منور گردانند و وافدی
از آن کعبهٔ مقصود تلطفی به این صوب نموده زاویهٔ احزان نزدیکان دور را بعطر صحت ذات ملکی صفات معطر

بیت

همه چشمیم تا برون آئی ۔ همه گوشیم تا چه فرمائی

تا این غایت که از آن گلشن عنایت بوی محبت نوزیده است و نسیم مودت از چمن الفت برد کوچهٔ ما
نگردیده است بدیع می‌نمود که چشمهٔ مساحت قطرهٔ از تشنگان وادی فراق را و ابر سماحت نمی از ماندگان زاویهٔ
اشتیاق دریغ دارد شاید که دوات و قلم یافت نبود یا عمداً منسیاً فرموده

نظم

شکر خدا را که باد بهار ۔ هرچه چمن دیده ز خزان داد بار
باد بهاری بچمن در وزید ۔ نسترن و سوری و سنبل دمید
باغ شده این دل پر داغ من ۔ باغ بدو گشت کنون زاغ من
زان خبر خوش که چو جانم شگفت ۔ در چمن دل گل شادی شگفت

الغرض صحیفهٔ دلگشائی و ملاطفهٔ غمزدائی که این غمگین حزین را بآن سرافراز فرموده بودند در اشرف
آنات و الطف اوقات مانند نسیم بهاری و شمیم مشک تتاری گلشن خاطر را از ازهار اخبار سلامتی
وجود مسعود رشک گلزار جنان ساخت

مکتوب هشتم

وسیلهٔ فرحت و ذریعهٔ بهجت که آن فرزند دلبند سعادتمند ارجمند فلان بامصحوب مرسل نموده بود
در اشرف ساعات و الطف اوقات ظهور دولت فرموده دیدهٔ مشتاق را نوری و قلب شکسته را تسلی
بخشید و برسیدن اخبار صحت ذات جگرگوشه مقالی صفات گلشن قلوب محبان را تازه و چمن جان دوستان را

قطعه

چه خوش صبحی و میدامنت مرا از روی یار خود — گلستان حیاتم تازه گشت از نوبهار خود
بحمد الله که کشت بخت بر داد و نشد ضایع — هر آنچه از دیده باران ریختم بر روز کار خود

میباید که روز بروز بهر تسکین خاطر پرسوز مجموعه غمزدای و مکتوب فرحت نمای بهمین منوال ارسال مینموده باشند که مایهٔ بهجت جان و سرمایهٔ فرحت جنان گردد و باید که اوقات شریف خود را بحبث غیر و ضیع ضایع نکرداند و اکثر اوقات به تحصیل علوم که سرمایهٔ سعادت دارین است به کذرانند والدعا

مکتوب نهم

بعد از تحیات بیشمار و دعاهای بسیار معلوم آن مکان محبت و مخزن مودت بوده باشد که زمانه بعید و عهدی مدیداست که از گلشن انس بوئی و داد پیراهن کوچه ما نوزیده است و از آن چمن قدس نسیم اتحاد کرد کلبهٔ ما نگردیده بدیع مینماید که دریای سماحت نمی از تشنگان بادیه فراق دور دارد و ابر کرامت عاطشان وادی اشتیاق را مهجور باآنهمه گلزار رشادمانی نهایت بی آبی دیدار دلدار پژمرده شده است و آب کامرانی ما از غایت سردمهری آنطرف افسرده گشته است در این نزدیکی هم اگر آبندهای کرم و ابر نعم متقاطر خواهد بود چمن مقصود و گلشن بهبود رونق بحال نخواهد آورد و اگر مضمون این بیت بسمع رضا اصغا نموده باشند

بیت

بارید بباغ ما تگرگی — و ز گلبن ما نماند برگی

بسبب روای امری که مامور به آن فرموده اند میتیان خود را براو گماشته ایم و محصلان در تحصیل اند چون پاره جمع خواهد شد مردمان کلکی همراه داده ارسال خواهد شد باقی مترصد حکم

مکتوب دهم

فلک سعادت و برج سیادت خورشید ذات ملکی صفات نایب مناب ساقی کوثر لیت پیاله حمید صفت ورقامع بنیان قلعه غیر ماحی کفر کافرحامی محمد دین اطهر نامی ولات هفت کشور قاهر

رایض مضمار محشر چراغ انور قبهٔ اخضر

بیت

ای دین محمد ز تو بگرفته کمالی — مدام گرفتست ز حسن تو جمالی

مهبط انوار نبویه مخزن اسرار علویه مجمع سعادات مرجع سادات بیت

علوی نسب اعلای جهان پست قدر تست — تخت بزرگی دو جهان شست قدر تست

قدوه امت اسوهٔ ملت سراج وهاج دین شمع جمع علیین مردم دیدهٔ سیادت دیدهٔ مردم سعادت

ساقی کوثر امام مومنین آفتاب دین شفیع مذنبین مکمل جهان مکرم اعیان حضرت سید فلان لازال سیادتہ

منور و مجلی باد بعد از دعاهای محبانه و تحیتهای مشفقانه انهای برای صوابی نمای آنکه سیوم قربیه است

که حسب حال دوستان اینجائی نوشته می شود و از آنجانب تلافی بکمرتبه هم نرفته است تعجب نموده می آید

موانع بحیر باد بدان موجب کشتی جان در تلاطم امواج بحار غموم و سفینهٔ جنان در تراکم خیز آب انهام

هموست اگر از جانب مودت گرائی و طرف محبت نمای باد آشنائی گذر خواهند فرموده میداست که

روی ساحل بسوی معاینه خواهد نمود و ان شاء الله رضا بحکم قضاست

بیت

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز — باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

بحق علیمی که علام نهان و آشکار است که در بینونت تنهائی و زمانهٔ جدائی حرف فرح از جدول لوح دل

حک نموده ایم و اراضی سینهٔ بیکینه را از دیوانخانهٔ غم چاپ فرموده چنان کنند که کلفت بفرحت و این

محنت بمحبت بدل گردد و سبب چنان بود که ملاطفات عالی بتواتر و توالی ارسال فرموده باشند تا درخت

غم میوهٔ شادمانی و شجرهٔ الم بار کامرانی آورد مترصد هم

مکتوب یازدهم

حمد حمیدی و نعت مجیدی را که کوکبهٔ کتاب و تلألؤ لؤ خطاب از برج سیادت و درج سعادت

در اشراقات و ابراقات و ماه ملاطفه و اختر مراحمه مصون از وصمت محاق و احتراق ۶۹

قطعه

روشن از جناب آصف بیگ بشارت آمد که حضرت کرمیت بحضرت اشارت آمد
خاک وجود ما را از آب باده گل کن ویران سرای دل را گاه عمارت آمد

مضمون کلام و مصداق اعلام آنکه کتابت بیرکنایت که این مخلص خلوص الاعتقاد صافی النیة والاتحاد را بان سرافراز و ابراز نامی و ممتاز فرموده بودند و در نظم بهترین آیات بهترین اوقات شرف ورود ارزانی فرمود امید که بهمین عنوان اشتغال ارسال رسل رسایل نموده باشند تا رابطهٔ مودت وضابطهٔ محبت جانبین ربطی وضبطی از سر یابد معلوم بوده باشد که چند نوبت نیز حرف نیز رسل رسایل مرسل نموده شد غالبا بشرف مطالعهٔ اشرف تشریف یافته باشند و اگر نه سزاوار چندین خطاب پر عتاب بیمهر مودت زیاده مصدع نشد

مکتوب دوازدهم

اعلام درگاه علم پناه وارث میراث نبویه بحر احادیث مصطفویه فارس مضمار تدقیق فاتح ابواب تحقیق بانی بنیان معقول واضع وضع فروع و اصول کاشف کشاف نایب مناب اسلاف آشنای بحر معانی غواص لجهٔ لعالی رافع رایات یقینیه شارح آیات دینیه

بیت

علم تو چراغ نسل آدم روشن شده آدم از تو این دم
حلال مشکلات ترجمان معضلات لسان علوم دانای سرهای مکتوم

بیت

علم علم تو بر بام سموات شده قدم قدرت تو تاج مباهات شده

آنکه چون بتحقیق و تصدیق پیوسته که ذات بابرکات آن معالی صفات مع جمیع برادران و اخوات قرین بصحت و همنشین بسلامت است زبان بیان بترنم شکرگزاری ایزد منان مترنم باشد و بیان زبان به ترجمه سپاس سبحان مترجم بنابران جهة تسکین خاطر عزیزان مجموعهٔ تحریر و مکتوب فرحت نما بمضموب الفا

فرموده باشند نهایت سرور و غایت سرور در این آوان دست خواهد داد که تبدل دوری بحضوری خواهد افتاد و دیگر ملتمس آنکه دو کتاب یکی از آن مطوّل که در علم معانیست و دیگر دو رقعه فتاوی محتاج الیه برادر زاده کان المجمع الفضایل واحسن الخصایل اند بر دست مرسل رساله ارسال فرموده باشند و اخبار اینجائی من کل الوجوه شرحا و بسطا مرقوم فرمایند و هر امری که مناسب اینجانب باشد بامور فرمایند لاینکانکی زامبدل به یکانگی نمایند زیاده موجب اطناب است

مکتوب سیزدهم

ملاطفهٔ مرغوب فزای مراحمهٔ مرحمت نما مکتوبه مرغوب بماد را رسلوب کاشف الکروب خجسته فال مخبر احوال سعادت مآل مجمع الکمال سهل الامتثال شامل اخبار بهجت ذات پاک صفات قدوهٔ علما اسوهٔ فقها مودت الصغرا نتیجة الکبرا [illegible] مضمار علوم بانی مبانی المنثور و منظوم حاوی وادی مهارت و عدالت ماحی رسومات کفر و جهالت مبین معضلات عقلیه مشرح مشکلات نقلیه مبیّن الحلال والحرام لکیانه فی الکلام مشهور جهان منظور سلطان فلان لازال ذهنه اسید الی الزمان که این محب صادق الاخلاص کامل الاختصاص را بآن مشرف و ممتاز فرموده بودند در الطف آوان و احسن زمان مرسول

مکتوب چهاردهم

بیت

سپاس و حمد یزدان را که بعد از مدتی باری رساند بیدلی چون من بمکتوب چو تو یاری

چون مضمون آن بمفهوم معروف گشت آیینهٔ دل از زنگ غم زدوده آمد و مرآت جان از کدورات هموم صیقل فرموده شد و وسیلهٔ فرحت دو جهانی و ذریعهٔ بهجت و کامرانی آمد و بعد ازین نیز بر همین تحریر عنایتهای بی غایت و رعایتهای بی نهایت فرموده باشند که موجب تشیید مبانی مودت و تمهید ارکان محبت خواهد بود و دیگر مطلوبی که طلب نموده بودند بر دست مرسل رساله بگیرد هر دو مرسل شدند تا معلوم باشد و دعاهای بسیار و ثناهای بیشمار بخداوند زاده کان اخبار اخبار فرمایند الدعا

مکتوب پانزدهم

فلک عدالت و سماء حکومت ملکوکب کوکب ذات برجیس صفات رافع رایات امارت و عقد کشای

قاطع مبنیان فرقه جهالت مبین الحلال و الحرام حاکم الحق بین الانام

قطعه

ای آنکه مصحف زمانه — حک کرده عبارت جهالت

ای آنکه امور جمله عالم — سنجید بترازوی عدالت

مجری عدل عمر باجی جدول کفر موسس اساس دین مشید مبانی یقین مدبر امور شرع معقد عقود اصل

و فرع مروج شریعت غرا مروج ملت زهرا مودب الجلال الحق مطاع الملایق

بیت

کوکب عدل تو بر چرخ عدالت گردان — شمع حکم تو منور کن جمع مردان

نعمان ثانی عمان معانی بحر مواج عبارتیست از ذهن ذکی او سراج وهاج اشارتیست از وجه صفی او

مثنوی

علم تو علم میان عالم — حکم تو حکم بر اهل آدم

آدم شده انیدم از تو پیدا — بی تو بجهان بجهان مبادم

مخزن علوم مطهر مکتوم شارح آیات شریعت هادم مبانی بدعت قاضی زمان حاکم اوان حضرت

فلان لازال قضاء احکامه بآثار اهتمامه منور و مشرف باد مخلص واضح الاعتقاد در محکمه اتحاد

بشهادت انقیاد اثبات دعوی وداد میکند و عذاد عشا و بکره دمساعی خود را که مواصلت احباب

و مجالست اصحاب استدعا مینماید فراخور حال و درخور آمال آنست که علی الاستعجال اخبارات ذات

بابرکات مع جمیع ذوی الرحم والعصبات گاه گاه بل ماه ماه مرسل فرموده باشند تا وسیله خاطر و

ذریعه سکینه سلینه بیکینه غایب و حاضر بوده باشد و اخبار اینجانب من کل الوجوه بخیر گذران است

و بخورد و کلان تسلیم و دعا مخصوص میدارند مامولست که بدرجه قبول افتد

مکتوب شانزدهم

نظم

قاصد رسید و کلبهٔ ما ساخت مشکبوی ‌ ‌ ‌ کویی ز کوی دوست سوی ما نهاد روی

بر سوی می وزید همی عنبرین صبا ‌ ‌ ‌ از بوی مشک ساخت معنبر مشام ما

گنجینهٔ راز مخزن نیاز سرمایهٔ فرحت مجموعهٔ بهجت یعنی کتاب خوشش خطاب علی الجواب برجواب از جناب عدالت مآب حکومت پناه شریعت دستگاه نایب مناب عمر مشاصل هنیان کفره فجره والی ولایت شریعت حامی حدود و دلیت اقصی القضات عالی درجات نعمان ذات عمان صفات مروج شرع رسول مشرع معقول و منقول مشهور جهان منظور یزدان فلان لا زال احکامه نافذا فی العالم باثبات قوله دفعله بر مثال سجلی که قضیهٔ منتجه را بزمان مستقبل از حال ماضی خبر استقبال بخشد و دلیلی که بر مدعای مجهول استدلال نماید در شریف ترین زمان و خوشترین آوان علامت ایراد نمود

بیت

همچو طاوس که در باغ جنان ذوق نمود ‌ ‌ ‌ زنگ غم از دل تنگ همگی پاک زدود

چون مفهوم او معلوم گشت و اخبار صحت ذات خورد و کلان او بوضوح پیوست شکر بی‌حد و حمد بی‌عد ایزد احد بجا آورده شد امید که بعد ازین بر همین منوال ارسال مثال فرموده باشند که موجب تسکین جنان و سبب فرحت یکسان بوده باشد زیاده متصدع شد

مکتوب سیزدهم

حضرت عالیمرتبت فارس مضمار ناسوت شهسوار عرصهٔ ملکوت نامی میدان جبروت سامی دیوان لاهوت پیشوای کبرای عالی مقدار راه نمای صحرای خاکسار منور گنبد دوار تنویر کرامات کاشف کنه اسرار کشف مقامات صیقل کدورات ظلمات آئینهٔ کرامت مزیل آثار اشرار بهدایت امامت مرشد زمرهٔ سلوک ناصح فرقهٔ سلوک کاشف مکاشفات غیبی حاوی معاملات لاریبی جام جهان نمای پیشوای باصفا تخت نشین ممالک هدایت قاید مهجوران ناظر منتظران فاتح مخزن معنوی کامل فتوحات دنیوی و اخروی مورد مراد مریدان مظهر اعتقاد مستفیدان نتیجهٔ اصفیا بقیهٔ اولیا منبع الهامات مرجع کرامات مظهر جلالات مطلع کمالات بادی حب

خالص المحب که منطقهٔ اتحاد بر میان جان بسته و در محل یگانگی منتظر التفات روز و شب [illegible] تکیه
بر زانوی غم داده و بی کیف و ثنا در جیب رشته سر تفکر بر ساقهای سر بر نهاده میرسد تا صداقت که قصد
بانجانب کرده نسخهٔ دل را بشرح اخبار ذات فائض البرکات مشروح کردانند و منطقه وافدیست که باین مسرت
نموده سینهٔ بیکینه را الفتوح احوال آن مهربان مفتوح سازد که مایهٔ سرور و شادی و سرمایهٔ فتوح و کامرانی
دو جهانی تواند بود بنابراین باید بتواتر و توالی بارسال عنایت نامهٔ عالی سرافراز و ممتاز فرموده باشند
و در اوقات سحرگاهی از درگاه حضرت الهی حصول دو جهانی آنمحب جانی استدعا نموده بعد از کلام
عرض انجام اعلام میرود که برادر دینی و محب یقینی فلان بخدمت خاص مخصوص شده اند و میخواهند که خود
را در سلک مریدان خاص منسلک کردانند ملتمست به التفات عالی ساخته و سایهٔ مرحمت بر فرق
ایشان انداخته فرق فرقدین فرش قدم ایشان سازند و نایب مناب محب کامل المحب دانسته از
هرچه خوشتر و بهتر نوازند که موجب بنده نوازی و سرافرازی اینجانب خواهد بود زیاده تصدیع خلاف حضرت و سوا ادب

مکتوب هجدهم

آفتاب جهانتاب خطابت و ماهتاب عالمتاب کتاب حضرت مرشد الارشاد هادی سبیل الصدق والهدی و
معدن کرامت فراخور امامت صاحب الیقین فرد الفرد والتمکین دام آثاره که از افق مهر و وفا و از مطلع
صدق و صفا ارتفاع یافته بود کالشمس فی السماء حین الاستوا در جمع احبا و اصدقا جلوهٔ جهان نما فرموده

بیت

شکر ایزد را که ماه و مهرت از انوار داشت　　جمع یاران را چو نور خود پر از انوار کرد

موجب وسیلهٔ فرحت دلهای دوستان و قلوب محبان گشت و مضمون او الصدق مقرون آمد امید
که بهمین منوال ارسال مراسلات تواتر و تعاقب فرموده باشند و از گوشهٔ خاطر دریا مآثر محو نموده
تا سلسلهٔ دوستی جانبین مسلسل باشد

مکتوب نوزدهم

بذروهٔ عرض نایب مناب پدر بل عین که چراغ دودمان سراج خاندان پدر حشمت زمان عالی

سکان برگزیدهٔ حضرت رحمان سایهٔ صغار و کبار صاحب دستگاه برگزیده درگاه الله و ولی النعم حضرت
عم دام نعمانه عرض خود معروض میرود که احوالات اینجانبی من کل الوجوه بخیر گذرانست غرض که اخبار
ذات معالی صفات مع ذوی الرحم والعصبات در وقتی از اوقات بل که هر ساعتی از ساعات قلمی
فرموده باشند تا تسکین خاطر مسکین و دل حزین گردد گاه گاه بل ماه ماه هم از احوال با اطلاع فرزندان
دور مانده و مشتاقان ده رانده خبر داده بوده باشند بتاریخ سیس صفر ختم الله بالخیر والظفر

مکتوب بیستم

فرزند دلبند سعادتمند ارجمند برگزیده و پسندیده قرة العین بل عین الانسان و انسان العین چشم
و چراغ جان راحت روان حسن الخصال عدیم المثال منظور انظار ملک متعال بر کمال سمیه کالشمس اظهر
فی وسط السماء و القمر تطلع علی العلای بر مظهر است واضح که کتاب شریف و خطاب لطیف که بر تقدیر
بریده وارد نموده بود در اوقات حضور و آنات موفور السرور بشرف ورود مشرف شد و مضمون
محبت مشحون مقرون بسکون بطون گشت والحمد علی ذالک النعم و الکرم و باید که بعد ازین نیز بارسال رسایل
تقصیر ننماید و ترسیل رسالات مجدد فرمایند

مکتوب بیست و یکم

بیت

فصاحت ز لفظ فصیحت هویدا ملاحت ز رمز ملیحت مبین

مشهور زمان لطیب اللسان حضرت فلان لازال حفظه رب العباد از دعاهای بیشمار اخبار بآن برگزیده
اخیار جهان میرود که چنین استماع افتاد که کلام ربانی درباره پیغمبران علیه السلام معجزه ایست سبحانی
مرتب بهفت قرآت و آراسته باقوال چهارده روات آن کان کمالات دارند اگر بلطف عمیم خود دو
روز جهت تلاوت عنایت خواهند فرمود از غایت لطف و نهایت الطف بدیع نخواهد بود و پاره زر سفید
سکه چهار گوشه دار الضرب احمدآباد از زر وقف که هر سال بگوشه فقرا صرف نموده می آید مقدم داشته
آمد چون برخی بود آوردن عدد آن بلفظ پاره مناسب نمود نامعلوم باشد

مکتوب بیست و دوم

بیت

خداوندا بگیتی جاودانی … هزاران سال با دولت زندگانی

مرقوم محبوب مطلوب یعنی مکتوب نادر الاسلوب مرغوب القلوب که این دعاگوی قدیم و
دولتخواه دیرینه را بآن سرافراز و ممتاز ساخته بودند در بهترین آنی و خوشترین زمانی شرف ورود
ارزانی فرمود مضمون او بخوبترین وجهی روی نمود بعد از تقدیم شرایط تعظیم و تکریم انهای رای صواب نمای
اینکه امری که این مامور را بآن امر فرموده بودند حواله بمشار الیه که مسمی بفلان اسم است نموده آمد
من بعد نیز هر امری که مناسب اینجانب باشد بآن مامور فرموده باشند و دوران حضور را بالکلیه
دور نداشته باشند و مضمون اشارت بصحت مقرون گشت و بچه خورد و کلان روز بروز مشغول دعاگویی اند

مکتوب بیست و سوم

بیت

چندان بمان که خرقه ازرق کند قبول … بخت جوانت از فلک پیر ژنده پوش

رافع بنیان عمر بلکه عمر کوه بر عباسی شعار ردای کرامت بر دوش ناصب علم دین داود الحان
بکلام متین قاری آیات بینات کلام الله ثناگوی بارگاه گاه و بیگاه رفیع الدین خطیب دام خطابته
بعد از عنایات بیشمار معلوم نماید که بهر جمعه و اعیاد بصورت معتاد خطبه ناکثر بعبارت دیگر ادا نماید
و مردمان را در تحریص بودن اصلاحیت امر نماید و وجه مدت معاش خود را سال بسال بی تکالیف دیوانی
من کل الوجوه جمع کند و همه خود را در دعای جان نثاری درگاه و مواظبت بارگاه صرف نماید پروانچه
بنام شما اصدار ساخته ایم عقیب کتابت خواهد رسید و مضمون آن اینکه عاملان دیوانی بنمایند وظیفه مشار الیه
را فی وقت الموعود بی تکالیف و اخراجات نوعی رسانیده باشند و در این باب پروانه [illegible]

والسلام بالوفور زنده تحریر فی تاریخ فلان

مکتوب بیست و چهارم

پیشرو صفوف مومنان مقدمهٔ عسکر مسلمانان قراول قلب کبرا هراول موکب عظما ستون دین رکن متین قاید
مهجوران راشد دوران امام فلان دام امامته بعد از تبلیغ ثنای بیغایت و دعای بینهایت اعلام
آنکه بغیر موده (?) آنحضرت بایشان تشخیص ماهیانه نمودیم هرچند مبالغه که رفت از عدد ده نگذشتند بنابراین اگر
امکان باشد برای مصلحت چند روز اقامت نموده باقی حالکند

مکتوب بیست و پنجم

نظم

قمری آواز مقری ساز داود الحان خوش بیان بلبل ادای صلصل صدا

بوقتی که مقری چو قمری نوازد　　ز سوز کلامش دلم نوحه سازد
طیور از هوا کله بر سر به بندد　　وحوش از پس و پیش پیشش بتازد

ای سینهٔ سکینهٔ محبان از آواز دلنوازت در خروش و ای دماغ پر داغ دوستان از ادای صدایت
مدهوش و ای راحت شمع جمع احبا و ای تسکین قلوب فقرا و اغنیا آرام خاطر مردمان مقری فلان دام
قرائته بعد از دعاهای محبانه و ثناهای مخلصانه از تحیت شیرین کلام اعلام میرود که بتاریخ ثانی ربیع الاول
قرار بار عام مولود صاحب العز و الجود صلوا علیه الی یوم الموعود است بنابراین آن اطمینان جان جانان
بی ترصد داعی و بی ترقب ساعی خود شمع جمع یاران و قرة العین دوستداران باشند غایت سرافرازی
و نهایت بنده نوازی خواهد بود زیرا که مخلصان این جانبی

بیت

همه چشمیم تا برون آیی　　همه گوشیم تا چه فرمایی

مکتوب بیست و ششم

کان کرم خوان نعم ... برادرم فلان بعد از ترفع دعا و ترسل ثنا ابهای رای
جهان نمای آنکه مهر انجمه نامی و ملاطفه گرامی که باری تلطف فرموده بودند بهار در عین خزان و یا چون ماه بر
ما تابان بر بیستگان در بهترین آوان و خوشترین زمان ظهور دولت فرمود قدومش را بقدم استقبال
و ورودش را باقدام جلال تلقی نموده شرایط تعظیم و رسوم تکریم بجای آورده شد

بیت

بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم　پیچیدم و تعویذ دل سوخته کردم

مضمونش بصدق مقرون گشت غرض در وقت موعود

بیت

از دیده قدم سازیم و آییم بسر تو　سر از همه پرداختیم و بهم بدر تو

دولت مدام الی یوم القیام باد

مکتوب بیست و پنجم

حاجی الحرمین الشریفین المبارکین المکرمین مجاور روضه رسول معتکف آستانه قبول مقیم سده بیت العتیق صانها الله من کل فج عمیق زایر حظیره علیا طایف مقبره عظما مصحف صریح

حجت حجت از بیان بگذشت.

شرف مسلمانان حاجی فلان دام مجده بعد از خلوص محبانه و اخلاص دوستانه معلوم نمایند که چند اشرفی زر احمر که عدد شش هم در آخر لفظ مبهم مضمر است بدست مرسل برسالة نموده آمد تا معلوم باشد و امید که گاه گاه بلکه ماه بماه در اوقات حضور روانات موفور السرور در درگاه رب الغفور همگی مهمات

و سایر حاجات اینجانب استدعا نمایند والدعا

مکتوب بیست و ششم

دریافت معدن شرف خوان نوال کان کمال ابر کف بخشش کوه بدخشش سایه صغار مایه کبار خلاصه ابرار نتیجه احرار نامی جهان حضرت فلان دام جوده را بعد از دعاهای بسیار و تحیتهای بیشمار اخبار بآن پسندیده اختیار میرود که آن کان کرم و خوان نعم محب جانی و دوست عالی مکانی فقیر بیاشند یاد داد و دعا یاد محبت نماید داد که او خود در تجربه با چنان عرفت که هیچ فرق بین زر دی و آنچه تصور نماید و مبلغی که نصف نصف وی همین عدد حروف افتتاح باشد با صواب ایت و بر همین منوال حال بحال علی طریق الاستمرار ارسال رسایل شمایل بهجت دلالت و تسع اضمار

فرموده باشند و یکبارگی درماندگان وادی اشتیاق را سهیم نموده والدعا

مکتوب بیست و نهم

رکن الاسلام مدلل الکلام خیر الاحکام مفتی الزمان مقوی البرهان مبین القضایات لب القضیات ناسخ الحکم حاکم الحق روایات عبارات فصیح البیان حضرت مفتی فلان دام فتوی را بعد از عبودیت بسیار و خدامت بیشمار بعرض خود معروض نموده میشود که چون قضیه معلوم مدار العدالت بوده شد حکم قضا جریان و امر قدر سریان بر آن رفت که محضر محضره مفتیان سپارند تا روایتی که بر قضیه مذکور نص قاطع و حجت ساطع باشد ثبت نمایند بنابران محسن الخلق برهان مطلق التفات تمام توجهش فرموده روایتی مرتب سازند که این قضیه سرانجام یابد که از پرسش عند الله ضایع نخواهد شد

مکتوب سی ام

محبت انجام مودت سرانجام مشهور جهان معروف زمان دام شجاعته را اعلام آنکه شما وقت دستخط هر دو مدعی علیه را رجوع بمحکمه عالیه شریفه نمایند که عقیب شما در عین محضره محضر شما حاضر نمائیم و بالتفات تام مهام باتمام رسانیم والدعا

مکتوب سی و یکم

معدن الحق وازن المطلق مبین الحلال والحرام مشهور انام مودت العام خیر الکلام مصلح الاسلام برگزیده حضرت منان حضرت فلان را بعد از خلوص وداد و خصوص صدق و سداد از محب کامل الاتحاد بهنا رای مرسولات نمای آنکه چون بنای محبت و پایه مودت مستحکم بود بنابران معروض نمود که معلوم میشود عاملان خاص و کارکداران باختصاص در یکی از وزات سپاهی فلان بقال که دکان دار محله اینجا باشد قصوری ظهور نموده که موجب کسوری بوده نهایت احسان و نهایت امتنان آنکه بنظر اشرف مشرف فرموده هرچه خاطر کیمیا اثر بر آن رود حکم نمایند که منت باین جانب خواهد بود والدعا

مکتوب سی و دوم

محب دیرینه و صادق بیکینه دافع اعلام اتحاد ماشی طریق صدق و سداد محیی مبانی الوداد را بعد از

ثنای بغایت و دعای بینهایت مبنی کرده امید میشود بر آنکه چنانکه مامول از فضیله قبول و شرف
امنه الرسول صلوا علیه بوده بحصول آمد و بعد ازین نیز بر همین تقدیر بملاحظه محبانه و مراحمه دوستانه
سرافراز و دلنواز فرموده باشند والدعا

مکتوب سی و سیوم

ریاست پناه کیاست دستگاه معتمد الوثوق مرسوم مرسومات السوق نافذ الاحکام جمهور خاص و عام
مرتب رابطه بازار مصلح کار کم آزار

بیت

ای ز بازت ذروه پشت فلک خم یافته — بهر تو حوران ز زلف مخراق پیچان بافته

مصلح الزمان حضرت فلان دام ریاسته را بعد از دعای دولت و ارتفاع ثنا انهامی رود که داعی دعای
دولتخواهی که ساکن جامع شاهی است بر بام و شام بلکه علی سبیل الدوام بنای انتظام بحر آن عظام از در
گاه ملک علام میخواهد بنابر آن آن کان سخا و معدن وفا سعی تمام و کوشش بحد و انجام نموده جهت مدد
معاش وی ... در لنگر خاص تعین فرموده بودند حالا معلوم میشود که گاه گاه بل ماه ماه چیزی بوی
نمیرسد چون انجناب محب دیرینه و آنمرد دعاگوی بیکینه بود بنابر آن جهت بهبود جانبین تصدیع ضرور
نموده که ... جهت تخلیص معیشت وی دریغ نفرمایند و از کرم عام و لطف فی انجام خود محروم نمانند والدعا

مکتوب سی و چهارم

بیت

ای نام تو دلها را دلیست ... کاهی — از درگه الهی یابی هر آنچه خواهی

محب جانی و راحت روانی نامی جهان حضرت فلان دام محبته را بعد از تقبیل دعوات و ترسیل تحیات
اعلام آن کان کمال و مرجع مراتب میرود که ملاحظه مرغوب و مراحمه مطلوب که مصحوب یعقوب ... این
محبوب ارزانی فرموده بودند بوصول پیوست و مضمونش بحصول انجامید و بعد از مضمون فرحت مقرون
خودش استقبال نموده بعد حکم فرموده استخلاص داده آمد و عنان حواله قبض و بسطش بکف خاص گرفته

شد تا معلوم باشد والدعا

مکتوب سی و پنجم

صاحب السجاده مایل العباده قبله مریدان کعبه سعیدان نایب مناب قطب الاقطاب
تولیت پناه معرفت دستگاه جانشین پیر افتاده نمای دستگیر

بیت

ای پایه جلال تو بر فرق فرقدین   وی طاعت جناب بر خلق فرض عین

اکرم تسلیمات البارعی حضرت سید جلال بخاری دام تولیته بعد از تقبیل زمین خدمت و تلثیم
آستانه عبودیت مرید کمینه و خادم دیرینه معتکف سده کمال تاج محمد جمال بذروه عرض عرض
خود معروض میدارد که چون این خالص النیة صافی الطینة یکی از ملازمان درگاه و خادمان بارگاه
است و دایم الایام واللیالی مقیم آستانه عالی و متوطن سدهٔ معالی میباشد بنابران آن قبله جهان
و کعبه جهان جزوی تبرک متبرک که سرمایه نیل آمال دو جهانی و پیرایه اقبال و کامرانی است عنایت
فرمایند تا فارغ البال فی کل الحال اشتغال در دعای دولت و اقبال بی زوال نماید و در اوقات سحر
گاهی از درگاه الهی جهت اجابت آن سؤال محقق و مدگاه مخصوص بارگاه مخلص دیرینه هواخواه کمینه
که اسمه مشتهر من مسماه معلوم دانند که جزوی علی السبیل الانقسام قسمت پذیرفته باشد مقدر خواهد
بود و در وقت ادای جمیع صغرا و کبرا ظهور خواهد نمود والدعا

مکتوب سی و ششم

قدوه عاشقان اسوه نازنان محرم مایه سوز و گداز فرشته صفات طیر صوفی با صفا عاشق با وفا
صاف نوش وحدت کوش معتکف زاویه قدس منزوی زاویه انس صاحب حالات
کامل کمالات سرور عارفان حضرت فلان دام صفاته بعد از بدو دخل دعوات و محافل تحیات معروض
میدارد که چون زبدة الاقران فلان خود را ملازم آستانه آن قبله کیهان و کعبه جهان ساخته اند بامید آنکه
جرعه از جام مالامال درویشان چکد و بآرزوی قطره که از کاسه فلک اساس ایشان فرو چکد

در کام جان و حلق روان گذر یابد و جریان پذیرد

بیت

بر بوی آنکه جرعهٔ جامت بما رسد   در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت

جابر آن جان جهان و روان جان بنظر شفقت بر این جانب داشته التفات تمام و مرحمت بیحد و انجام در بارهٔ ایشان فرمایند

مکتوب سی و هفتم

اخوت شعار قربت دثار ارکان محبت معدن مودت اطمینان جان آرام روان حضرت فلان را بعد از تقدیم قوافل دعا و مراحل رواحل ثناهای رای صفانمای آنکه مطالعهٔ آن مجمع الطاف و مرکز دایرهٔ اشفاق تلطف فرموده بودند رسیدند و مضمونش بهجت انجامید غرض چنانچه معمول بود و معهود پیوست و باید بعد ازین نیز بر همین نهج سلسلهٔ دوستی مسلسل دارند تا تسکین خاطر شیفتهٔ مودت و دل کالیفتهٔ محبت گردد

مکتوب سی و هشتم

ایا مسیحای اشیا نتیجهٔ صغرا و کبرا لقمان نشان ارسطو بیان بقراط زمان سقراط اوان جالینوس دهر فیلسوف عصر

بیت

پنهان نیز بین ماه مقنع ز جیب شست   خود نیز باطاعت بنهد سر بپیشت

افلاطون حذاقت بوعلی بصارت شافی دم کافی قدم واقع الم رافع درد و مخصص مسیح کلام مصحح ایام حضرت فلان دام حکمته را بعد از ابلاغ دعا و ارسال ثناها میرود که چون مدلول ان دلیل بود که اصلا در بدن شما هیچ مادهٔ حرارت نمی‌نمود و امروز صفرای است بنا بر آن باوقات مطرح دلیل را اذلول ساخته موافق طبیعت ترکیبی مرکب داده فرستاده خواهند شد قطب رصد بندی فلکی کشای سعادت پیوند مرکز دایرهٔ احکام کاشف ضمیرهای انام مهر سپهر شرف ماهتاب جهانتاب

بپیوست کلف حیات نمای طبقات افلاک رازدان رموز تحتهای خاک

بیت

ماه علمت علم بچرخ زده — عالم از نور خود منور ساخت

جناب مشکل‌کشای اسم‌نمای مشهور جهان منجم فلان دام تخیمه بعد از تحیات بیشمار از گردش گردون دوار اخبار زبان خلاصه صغار و کبار میرود که چون دوستی عزم سفر جزم بود که متعلقان مقصدی این عزیمه گشتند که امروز ماه منزل در برج عقرب دارد و از طریق طریقه مسرور نگردده است با این قید موسوس رفتن در توقف افکند پس میباید که ذهن مستقیم زمانی بر آن گماشته وقتی از اوقات و آنی از آنات استخراج نموده فرمایند تا عمل بر آن رود امید که ممنون منت گردانند و مرهون عنایت خود دانند

مکتوب سی و نهم

برادر دینی و محب یقینی کامل الاعتقاد صادق الاتحاد میان الهداد بعد از تخصیص دعا و تبلیغ ثنا مخصوص دانند که حسب الفرموده عمل نموده وقتی که معین کرده آمده است باید که در عین الوقت خود را از خانه بدر کنند تا عنقریب الایام مراجعت بخیریت تمام خواهد بود والدعا

مکتوب چهلم

طوطی زمان فصیح اوان محرم سرایر سلطان واقف رازدان تحریر کامل التحریر صافی الضمیر کافی التدبیر

بیت

هر دانشی که در دل دفتر نیامده است — دارد جریر خامه تو بر سر زبان

بانی ابنیه عبارات و کلم مظهر اسرار لوح و قلم انیس وزرا جلیس امرا بلیغ اللسان صریح البیان لا زال انشاءه فلان را بعد از تبلیغ قوافل دعا و ترسل رواحل ثنا انهای مشکل‌کشای ضمیر گیتی‌نمای از محب با وفا و مخلص کامل الصدق و الصفا آنکه چون فرمان قضا قدر رقم در اثر در بارهٔ برادرم محمد یار اصدار یابد غایت مودت و نهایت محبت آنکه کلمه که بدعای او جدو با او کلمها انه ان اثبات باید که حرفی که غرض شان از آن معرض نجابت معروض داشته نوشته باشند که خود وکیل مطلق

از جانب ایشان گشته بسعی تمام وجد اتمام مهام بانجام رسانید و اینجانب را ممنون منت
و مرهون عنایت خود داند آفتاب نامه مشکین شمامه و ماهتاب صحیفه پر لطیفه جناب
فضایل مآب شجاعت قباب مهابت اکتساب برادرم عبد الوهاب لازال شجاعته که
از مطلع اقبال و مشرق اجلال طالع و شارق شده بود در بهترین آنی و خوشترین
زمانی جلوه نور و جلوه سرور ظهور فرمود در مطالعه آن در مقابل هر حرفی فرحی و بعوض
هر لفظی لطفی روی نمود بعد از تقدیم شرایط مودت و ترسیم رسومات محبت
اعلام انتظام می رود که اشارتی آن مشیر تدبیر مملکت این حقیر را به آن مشار الیه
فرموده بودند بوضوح انجامید بسعی تمام از انجام آن مهام میان عزم بدست جزم
بسته آمد و در انصرام مرام بر سبیل راه ترقب مترصد نشسته که چون این مهم رجوع به
اینجانب نماید روانی آن را بجان آسان شمرده آید باقی خدمات را مترصدم

مکتوب چهل و یکم

حسان ثانی سحبان زمانی جریر جهانی خسرو ملک فصاحت مهر سپهر ملاحت صراف نقود
کمالات نظام لالی ابیات صاحب کلمات شریفه ناظم ابیات لطیفه شمع جمع فضلا سراج
و تاج مجمع عقلا بانی ابنیه منثور و منظوم مفتاح درهای علوم نایب مناب عراقی میرزا
مومن فراقی دام اشعاره را بعد از ترفیع دعا و تقبل ثنا انهای ضمیر منیر احوال نماد
خاطر خطیر الهام پذیر غیب کشای از محب بیریا و مخلص با وفا آنکه معلوم ملازمی باشد
که در حین التقا که مجموعه پر ضاد مجلس استاد دست داده بود در عرض آن قبله کبرا و
کعبه صغرا عرض خود معروض نموده بودیم که غزلی که مشتمل بر تاریخ اتمام بام باشد قلمی
فرمایند که دیدنش را دیدها مردم دیده شمارند و مجموع خواص و عوام در بام و شام
بایل علی سبیل الدوام ورد زبان دارند حالا خاطر فاتر به آن مترصد است و دیده
ترقب در تعاقب خواهد بود چون در این عمل مدتی تطویل رو نهاده است

موالی بخیر باد والسلام

مکتوب چهل و دوم

محرم راز مخلص کارساز انیس دوست نواز جلیس غم پرداز مخلص درگاه منان حضرت فلان رالعبد از روابط ثنا و وظایف دعا اعلام آن بر گزیده خاص و عام آنکه خدماتیکه به آن این مخلص را سرافراز فرموده بودند روز و شب بصورت درد ذکر داشتیم فاما چون حادثه حدوث و واقعه وقوع یافته بود درین مدت اهمال روی نمود انشاء الله تعالی تلافی کتابت از عهده معهود بر آمده ارسال خواهد شد و باقی خدمات را منتظر

مکتوب چهل و سوم

شجاعت پناه مهابت دستگاه سپه کش زمان تهمتن اوان رستم دوران بهرام نشان اسفندیار شوکت فریبرز عظمت

مثنوی

گرفته ز شمشیر او شیر کوه ز پیکان رساند به پیلان ستوه

زحمله که آورد و ببرد و زکین

زمین آسمان آسمان شد زمین

سلحشور پیش روز نامی میدان حامی بلدان خصوصا محمد زمان دام شجاعته رالعبد از تکلیفات بسیار و تعظیمات بیشمار محکوم گردانیده میشود که فرداوقت بام باساختگی تمام بصوب ولایت جام توجه نمایند و آن بدسرانجام را کار به اتمام رسانیده بسیر ولایت کچه بتازند و سرهاے کفار فجار ملعون را با خاک برابر سازد درین باب مدعی دانند کمان اندازند رعد باز سرافراز تیز باز که تغلوهای گران سنگ کوه فوج دشمن در روز جنگ پیک گردانند و بضربهای تفنگ جهان تار و تنگ نماید

بیت

بضرب نهیب رعد کردار اند چو روی دشت کوهسار سر که بر زمین افتد چو باد در جنگ افشارد
زبدة الاماثل فی العهد و الاوان فلان معلوم دارند که بتاریخ آخر ربیع الاول عزم تسخیر
فرنگ جزم است باید که پنجاه من شوره و دو باره و بیست پنج من کوکرد مصفا و سیزده من زغال
اکبر علی طریق الاستعجال مهیا سازد و با توپها و تفنگ که بدان بر پشت فیلان جنگ توان
کرد مرتب و یکجا نموده در فلان میدان حاضر سازند تا محله آن گرفته آید و در کار خود
اهمال ننماید تا سزاوار رعایت شود و از همسران ممتاز و سرافراز باشند

مکتوب چهل و چهارم

بندهٔ درگاه مخلص بارگاه اینکه روز و شبان باز همت و شاهین همت بدلبر اعتقاد
بسته و در پهلوی اتحاد نشسته کلاه اخلاص بر سر و قبای اختصاص در بر دارد محکوم
می فرمائیم که باز آن قاز انداز و یوزان تیزتاز و سگان آهوگیر و دیگر جانوران
لایق نخچیر از خورد و کلان با تمامی سامان آن گرفته و مهیا ساخته روی آنجا بصوب
درگاه اعلا آرد که ارادهٔ بندهٔ اولیا عزم شکار جزم است باید که در کار خود اهمال نورزد تا
لایق عنایت شاهانه و خلعت پادشاهانه گردد و خود را ممتاز الاقران فی
الدوران گرداند

مکتوب چهل و پنجم

مخلص بارگاه مخلص درگاه آنکه خیمهٔ اعتقاد را در میدان صلاحیت برپا کرده است
و شامیانهٔ اتحاد را در صحرای اخلاص سر بالا نهاده و قناعت عقیده در حرم هوا
داری کشیده و سراپردهٔ مخلوصیت پادشاهانه عبودیت تنیده و طناب نیکوخواهی
ببارگاه اختصاص بسته و روز و شب بر فرش خانه نشسته و هو الملکم بتکبیرات الباکر
میرزا محمد ظاهر انها نماید که در سه شنبه صفر بتاریخ زیباذر روی چادر بصوب بیجا نکر
آورده باید که بارگیرهای منقش و زنگولهای سزاوار زرکش و سکندریهای مصور

ور روانقبهای و پستالهارا تا مکرم مهیا سازد و در ساختگی مهام بسعی و تمام بپردازد
تا لایق عنایات و سزاوار مراحمات گردد و درین باب
قدغن داند فقط

مکتوب چهل و ششم

کامل الاخلاص شامل الاختصاص آنکه کسوت عبودیت گز به گز پیموده و بند بند عقیدهٔ خود
را بسوزن هواداری بسته و مقراض مثال در قطع قطعه ناموافق نشسته و سوزنها وار چشم
همت گشاده و رشته سان جامهٔ اتحاد خود را پیوند و داد داده و هو المخصص بکرمهای آفریدگار
محمد یار درزی خیاطه را بعد از دعاهای محبت انجام و تحیتهای مودت فرجام اعلام آنکه درین
دوان پرامان و زمان فرح بخش روان کاروان خراسان روی عزیمت بصوب هندوستان
نهاده است و یکی از اطراف این مملکت فردوس بهجت بار خود گشاده و از امتعه زربفتهای
ششتری و کمخابهای عبقری و پوستینهای روبهی و دره یاکهای سمندری توده بر توده
و سقرلاتهای ابدار و صوفهای مواج مانند بحار و پارچهای کتان و دیگر اقمشه روی
نشان بخراج داده بنابران بآن منظور بزرگان معلوم نموده می آید که چون احتیاج اقمشه
بجامه دارخانه باشد محکوم فرمایند تا خود دستش متوجه شده لازم درگاه خاص و بارگاه اختصاص
گردانیده شود باقی خدمات را مستر قیم

مکتوب چهل و هفتم

مخصب اخلاص و دوست مخلص آنکه همیشه روی همت خود را بزنگ صبغة من الله معصفر دارد
و نقش اتحاد خود بر جامه خلوصیت نگارد و سیاهی ادبار را قرمزی اقبال دهد و رخسارهٔ
نگارهی را گون ناری بخشد رنگ آمیزی که صباغ فلک در سشاگرد [illegible]
استاده است

بیت

صباغ فلک با همه استادی و صنعت
تلمیذی شاگرد تو نمراخواست برغبت

المصنوع بصنعة الله العلی الصمد قلمی دام صباغته بعد از تذکر تمنیات بسیار و تحیات بیشمار اخبار نماید که ترکیب رنگ عروسک و قلمی و پسته و نارنجی بر بیاض ایراد فرموده باشند که غایت و نهایت حمایت خواهد بود زیاده ابرام

نیز فرست

مکتوب چهل و هشتم

برادر دینی و محب یقینی مایه صدق و سرمایه مخزن مودت و وداد فلان بعد از تمهید قواعد اتحاد و تشیید مبانی وداد و محکم نهاد از مخلص خالص الاعتقاد ارشاد آنکه مراسمه متراحمه مرغوب و ملاطفه مطلوب که مصحوب ایوب باین صوب القا فرموده بودند در بهترین اوان و خوشترین زمان ظهور فرمود و آنچه مامول بود بحصول انجامید بنا بران مضمون خاطرنشان تراکیب الوان مطلوب مکتوب آمد و آن چنان است که برای عروسک بیارید عصفر و او را نیم کوفته کرده در تغاری کنند و اندکی نم دهند و روز دویم در کرباس کنند و تا به حدی که آب بریزند که زرد آب بکلی زایل گردد و امتحان به پاره پنبه کنند چون آب سرخ نماید زردآب رفته باشد آنگاه نمک بفشارند و در آفتاب نهند تا نیم خشک شود آنگاه اشخار در هیچده تار ربع تار یاد کنند و بمالند تا کشته شود و امتحان آنکه قدری بر آب بریزند اگر آشنا کرد هنوز کشته شده باشد و اگر در ته افتد کشته شده باشد آنگاه در کرباس کنند و بیاویزند و آب او شش جدا بگیرند که لعل خواهد آمد و این را عروسک خوانند بعد مرتبه بمرتبه آب بگیرند و بکار برند و چون خواهند که رنگ کنند پسته یا نیلی یا انار یا غیره قدری

و در آن بریزند و بدست زنند چون کف کند بهور نرسشی کم باشد تبرجشی اندازند
تا کف کم شود و آب ایستاده بماند انگاه کاغذ یا جامه در آن افگنند اگر
سطبر باشد دو پاصنف و کمر نه یکپاس در آن گذارند و بعد و سک
لطیف آید و رنگ قلمی چنان باشد که با مزنگ قدری
سطبر باشد بگیرند و ده پانزده چوب بیارند
و پارهٔ پنبه بر سر آنها کنند و بر کاغذ
شب یمانی داده گل و برگی
خاطرخواه بکشند قلمی شود
مهره زنند و بکاره
برند

الحمد للّٰه و المنة که کتاب النساخلیه و النشار سمی بعنوان پسندیده و آئین برگزیده
صورت اتمام پذیرفت و این صحیفهٔ بی نظیر در ماه رمضان المبارک بطریق
خوب و اسلوب مرغوب بصفتهای بدیع بدست احقر العباد منشی مظفر حسین
مرقوم شده هر خطش به خطی دیگر زیباست و هر مکتوبش بقسمی علیحده رونمات
مهیمن متعال فیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را که بهار قبول
دلهای فطانت آگین است تازه
و تر و تازه دارد
تمت